



رهائی

سال دوم ، شماره ۷۱
پنج‌شنبه ۲۷ فروردین ماه ۱۳۶۰
به‌ا ۳۰ ریال

در این شماره:

- “جنگ و صلح” به روایت جمهوری اسلامی
- اول اردیبهشت ، روزی که دانشگاه در خون نشست
- “انقلاب فرهنگی” جمهوری اسلامی
- ابزار فرهنگی سرکوب و استثمار
- جنبش دانشجویی در دو سال گذشته
- فدائیان اسلام (۹)
- در حاشیه رویدادها

... و

“جنگ و صلح”

به روایت جمهوری اسلامی

با بیای مذاکرات هیئتهای مختلف صلح، تظاهری حاکمیت چنانچه پیش بینی میشد مجدداً اوج گرفته و حجاب اسلامی امام بر این جدالها به کنار زده شده است. در حقیقت اگر تصویری جز این میشد خطا بود زیرا در شرایط اجتماعی مولود تضادها تغییری حاصل نشده بود و طبیعی بود که فرمایشات پیامبرگونه‌ی امام با آنکه در محدوده‌ی مقتضیات و ظرف زمان شرف‌صدور یافته بجز "مقلدین عزیز" که قبلاً از آنها نام بردیم کسی را قانع نخواهد کرد. جدالهای درونی حاکمیت فقط در مقابل مبارزات طبقه‌ی کارگر و سایر زحمتکشان میتواند تحت الشعاع وحدت آنان قرار گیرد. در شرایطی که متأسفانه علی‌رغم ناراضی عمومی، طرفداران طبقه‌ی کارگر و سایر زحمتکشان نتوانسته‌اند آنرا جهت دهند، نتوانسته‌اند حتی بطور واقعی بنا آن پیوند بزنند و بنا بر این تبدیل واقعی اجتماعی نشده‌اند، جناحهای درون حاکمیت خود را در مبارزه برای کسب قدرت فائقه آزاد میبینند و از مقابله‌ی آشکار با هم هراسی ندارند. در حقیقت چرا آقایان بنی‌صدر و بهشتی در مقابل هم کوتاه بیایند در حالی که قدرت بالفعلی در مقابل هر دو وجود ندارد. زما -

نیکه نه تنها عناصر این دو جناح بلکه اکثریت نیروهای سیاسی دیگر نیز در اردوی این یا آن قرار گرفته‌اند و از تشکیل یک صف مستقل با بدیل مرفعی و انقلابی ناتوان مانده‌اند، طبیعی است که اینها خود را تک‌تازان میدان بدانند و برای دیگران تریه هم خرد نکنند بطور مسلم اینها در جدالهای کنونی خود به آنچه نمی‌اندیشند (و اگر هم می‌اندیشند برایشان در حال حاضر تعیین کننده نیست) بهره‌برداری نیروهای چپ و انقلابی است. و این درست نقطه‌ی ضعف ماست. ما از این مسائیل در گذشته بهره‌برداری نکرده‌ایم، یک بدیل نیستیم و براه بدیل شدن هم نمیرویم و اینهمه فرصت مناسب را از دست میدهیم. اینرا نه تنها خود ما، بلکه طبقه‌ی حاکمه هم دریافته است. اینرا نه تنها طبقه‌ی حاکمه، بلکه توده‌های مردم نیز دریافته‌اند. به جمعیت پشت سر هر یک از این جناحها نگاه کنید و قضاوت کنید.

بهر حال آنچه پیداست اینست که شمشیرها مجدداً از زو بسته شده‌اند. هنوز چند روزی از "فرمان پیامبرگونه‌ی امام" نگذشته بود که آقای موسوی اردبیلی اظهار داشت که پیرونده‌ی اتهامات به رئیس‌جمهور در مورد وقایع ۱۴ اسفند بسته نشده و مراحل قانونی آن پیموده خواهد شد و به شکایات قربانیان (چماق بدست؟) رسیدگی خواهد گردید. روزنامه‌های ارگان این دو جناح ها در عین تجلیل از فرمان

امام در حفظ وحدت، و درست در همان صفحاتی که از الهام بخشی فرمان سخن میگفتند از پرخاش به یکدیگر و جنگ و دندان نشان دادن خودداری نمیکردند. در همین زمان اولین اقدام نظامی موفقیت آمیز ایران علیه عراق توسط چندین فانتوم قهرمان (۱۰) عملی شد و این سؤال مطرح گردید که مگر آواکسهای آمریکایی که تاکنون به ادعای رژیم گویا فقط به عراق خبر میداده‌اند اینبار خواب بوده‌اند و یا اینکه مطلعتر از "خواب‌نما"یی دیده‌اند. و ایضا مطرح شد که آیا لوازم بدکی الکترونیکی فانتومهای قهرمان نیز توسط ریخته‌گران ماهر ایرانی ساخته شده است و یا اینکه مهارت را در جاهای دیگر باید جستجو کرد.

بهر حال برده‌های اخیر این جدال - توقیف روزنامه‌ی میزان و اعلام جرم بنی صدر علیه رجایی و بهزاد نبوی و... (با سه ماه تاخیر!) - ظاهراً همزمان با زمینهای مشترک و توافق کرداندگان دو جناح در ضرورت "صلح شرافتمندانه" انجام میگردد و بنظر میرسد که در اساس این توافق تغییر اساسی بوجود نیامده است. آنچه بنا بر این مطرح میشود اینست که:

۱- آیا اختلافات نظری در زمان

برقراری صلح ایجاد شده است؟ آیا موفقیت حمله‌ی نظامی ایران و دوستان ایران (؟) تغییری در اوضاع بوجود آورده است و این امر منجر به اتخاذ تاکتیکهای متفاوت از طرف دو جناح شده است؟

۲- آیا جناحهای حاکمیت تصور میکنند که تشدید جدالهای آنها به امر جنگ و صلح لطمه‌ای نخواهد زد. و این مسأله‌ی بسیار مهمی است که جواب آن هم در شناخت ماهیت جناحها، هم در فهم کم و کیف وابستگیهای آنها و هم در پیش‌بینی حرکات آینده‌ی آنها بسیار مهم خواهد بود. چرا سردمداران این دو جناح تصور میکنند که میتوانند علیه هم اعلام جرم دهند و یکدیگر را به پای میز محاکمه بکشانند و در عین حال در انجام امری به اهمیت صلح توافق داشته باشند و حادثه‌ترین مسایل را به کمک هم حل کنند؟

۳- و بالاخره مسأله‌ی وجود شبه‌های مختلف در درون هر یک از جناحها - جناحهای فرعی - مطرح میشود. ما در رهایی ۶۷ در همین رابطه اشاره کردیم که:

"جنگ ایران و عراق با همه‌ی فوایدی که برای جناحهای حاکم داشت اکنون بصورتی درآمده است که اگر نه تمامیت این

جناحها، لاقلاً بخشهایی از هر یک را با ادامه‌ی خود مضطرب میکند."

این اظهار بخاطر وضوح و صوفی‌ان امر بود که هم در اردوی بنی صدر و هم در جناح حزب جمهوری اسلامی منافع اقتصادی و سیاسی متفاوتی وجود دارد که اتحاد روزه‌های متفاوتی را میطلبد. در این زمینه در حزب جمهوری اسلامی علی‌رغم وحدت‌صوری آن گرایشهای متفاوت و شبهه‌های مختلف در مورد مسائل گوناگون اجتماعی، از گذشته‌ها نیز وجود داشته است. این امر قسماً مربوط به ترکیب اعضاء حزب، به تضاد منافع اقتصادی و سیاسی رهبری حزب با پایه‌های حزبی و از آنجا اختلاف فاحش بین آنچه رهبری در ظاهر میگوید و آنچه که در باطن می‌خواهد) است و قسماً نیز مربوط به در حاکمیت بودن حزب و فاصله میان تخیلات و توهمات (مکتب) و واقعیات سخت‌زمینی است. قرارهای پشت‌پرده رهبری در یک حزب با پایه وسیع بلافاصله به

زبان واقعیت ترجمه نمیشود و توده‌های متوهم و بی‌خبر از فرار و مدارها تا مدت‌ها به ادامه‌ی مشی گذشته می‌پردازند.

علاوه بر اینها تاثیر عناصری مانند آیت‌الله منتظری‌ها را که ناتوان از دیدن واقعیات سخت هستند باید در نظر داشت. افرادی نظیر منتظری در بهترین حالت در چنان عالم خود ساخته‌ای از زیبایی متحقق کردن اسلام عزیز هستند که گویی در این قرن زندگی نمیکنند. تا آنجا که این عوالم بخود آنها مربوط میشود زبان و ضررش متوجه کسی نیست اما هنگامیکه به عرصه‌ی سیاست مربوط میگردد برای همه و حتی در مواردی برای حزب وفادار به آنها - فاجعه انگیز میشود. ایشان میخواهند در گریلا اگر شد، سحابه، لاقل شام بخورند و با "یک فروند هواپیما" حکومت جهانی اسلامی را برقرار کنند. رویایی شیرین اما گاه مزاحم است.

و بالاخره باید به نقش مهم و شاید بسیار مهم پشت‌پرده‌ای اشاره کرد که در قاموس بلسی به آنها عوامل مخرب (آژان پرووکاتور) میگویند. معروفترین این چهره‌ها کسانی مانند آیت و پرورش هستند. ولی اینها احتمالاً مهمترین نیستند. بسیاری از مطلعین در نحوه‌ی شروع و ادامه‌ی جنگهای کردستان و جنگ ایران و عراق به نقش خاصی آیت‌الله خامنه‌ای اشاره میکنند و ایشان را "خدای نخواست" در این زمره می‌شمارند. ما از کم و کیف این قضایا مطلع نیستیم و با وجود مشاهده‌ی مرموز بودن بسیاری از حرکات وی - حتی در کادر منافع متصور حزب جمهوری اسلامی - نمیتوانیم قضاوت قطعی کنیم. با اینهمه این نکته را مسلم میدانیم که بسیاری از اقداماتی که در گذشته انجام گرفته و نارضایتی‌هایی ایجاد کرده است که با هر معیار و در هر مقیاسی حتی به ضرر جناح حاکم بوده است صرفاً با توسل به سفاقت آنها قابل توضیح نیستند. در این زمینه‌ها بنظر ما نقش "عوامل مخرب" درونی را بهیچوجه نمیتوان نادیده گرفت.

بهر حال آنچه از این جدالها با هر انگیزه و دلیلی عاید مردم میشود دو جنبه میتوانست داشته باشد. جنبه‌ی اول همانطور که مکرراً توضیح داده شده است امکان بهره‌برداری نیروهای مترقی، افشاء هر دو جناح، ارائه‌ی بدسئیل اجتماعی و بسیج زحمتکشان است. جنبه‌ی که متأسفانه مورد توجه جدی نبوده است و وظیفه‌ی یکایک ماست که تحقق آنرا مبرمترین و واقعی - ترین وظیفه‌ی خود بدانیم. در غیر اینصورت شاهد کارکرد انحصاری جنبه‌ی دوم جدال هستیم که بخصوص در صورت ادامه‌ی جنگ چیزی جز خرابی و کستار، فقر و آوارگی برای زحمتکشان جامعه بوجود خواهد آورد. طبقات حاکم جنایتکار ایران و عراق جنگی را به زحمتکشان دو کشور تحمیل کردند که در آن جناح خصوصیت همسه‌ی استثمارگران است چیزی جز منافع خود مد نظر آنها نبوده است. هر یک از آنها کوشیدند که بخشهایی از نیروهای سیاسی را تحت عنوان کذابانه‌ی دفاع از میهن در این جدال بر سر قدرت بکشانند. اگر در ابتدا آنچه از طرف ما و بخش دیگری از نیروهای چپ‌عنوان میشد برای عده‌ای تجربتا ثابت نشده بود امروز باید برای هر کس که میتواند ببیند روشن شده باشد که جنگی کثیف و ناعادلانه و بی‌فرجام بر زحمتکشان دو کشور تحمیل شده است. باید این مسأله روشن شده باشد که کسانی که تحت عنوان "دفاع از میهن" به کمک طبقه‌ی حاکم شتافتند صرفاً هیزم کسان جهنم بودند و این امر همانقدر برآی اینسوی مرز صادق است که برای آنسوی مرز. باید این مسأله روشن شده باشد که آنهایی که تحت همین عناوین کذابانه آب بر آتش مبارزات طبقاتی میریختند پشت‌کنندگان به منافع توده‌ها، همکاران طبقات حاکم و خاشاکین به منافع طبقه‌ی کارگر بودند. اگر کسانی محتاج به تحریه‌ی شخصی بودند این تحریه اکنون در اختیار آنهاست. این جناحها، جدال آنها، جنگ آنها، صلح آنها همه چیز اکنون روشن تر از روز در مقابل چشمهاست. شناخت این مسائل واجب است اما مهمتر از شناخت، عمل بر مبنای آنست. عمل مشخص امروز ما و همه‌ی ما پیدا کردن زمینه‌های مشترک و اقدام برسر آن مسانی جهت تبدیل شدن به بدیل واقعی اجتماعی، جهت موثر شدن وسیع در حرکات اجتماعی و جهت نه تنها محسوب شدن بلکه تعیین کننده شدن در مسیر وقایع است. امید آنکه منافع متصور لحظه‌ای ما این مسأله‌ی حیاتی را تحت الشعاع قرار ندهد و بیش از این صرفاً شاهد و مفسر این امر نباشیم که چرا جناحهای حاکم صلح یا جنگ میخواهند. این توده‌های مردم هستند که محروم و کشته میشوند، این توده‌های مردم هستند که تحت عنوان جنگ در کارخانه و مزرعه سرکوب و استثمار میشوند، و این توده‌های مردم هستند که باید حاکم بر سرنوشت خود شوند. جهت واقعی توده‌ها با ماست. بکوشیم شایسته‌ی بیوند با آنها باشیم.

برای تحقق آرمانهای واقعی زحمتکشان: انقلابی دگر باید

اول اردیبهشت

روزی که دانشگاه در خون نشست...!

سال گذشته در چنین روزهایی لشکر اوباش و قداره بندان رژیم جمهوری اسلامی تحت لوای نوم " انقلاب فرهنگی " دانشگاه ها و مراکز علمی سراسر کشور را بخون کشیدند . سنگرهای آزادی یک سال پیش در جنیر روزهایی عرصه‌ی مبارزه قهرمانانه دانشجویانی بود که با تمام قوا در مقابل لشکر جهل و نقب‌ماندگی مقاومت کردند تا بدانجا که " رئیس‌جمهور منتخب " در پیشاپیش اوباش مرتجع کام آخر را برای فتح نهائی دانشگاه ها برداشت و این " افتخار تاریخی " را نصب‌خود ساخت و نیز ننگ‌ایدی را !

اول اردیبهشت ۵۹ ، " تیرهای هوایی " پاسداران سزما به همگی کمانه کردند !! و ده ها دانشجوی قهرمان را در بهران ، اهواز ، رشت ، تبریز ، شیراز و ... در خاک و غمگین علطاندند . هیئت حاکمه در این خیال بود که با کشتار دانشجویان و تخته کردن دره‌های دانشگاه ها ، آگاهی را به بند کشت تا بدینوسله بر عمر حکومت ننگین خود بیافزاید . اما به شهادت تاریخ ، مبارزات دانشجویان در هیچ زمان تنها محدود به پشت میله های دانشگاه نبوده و نخواهد بود و به همانگونه که رژیم جنایتکار پهلوی علیرغم جوخه های تیر باران و کارد دانشگاه و ساواک هیچگاه نتوانست از " سر " دانشجویان آگاه و مبارز خلاصی یابد ، رژیم جمهوری اسلامی نیز همواره با وحشت از آگاهی توده ها صحبت از نفوذ دانشجویان کمونیست و انقلابی در کارخانه ها ، محله های فقیر شین ، اعتصابات کارگران و ... میکند و همسوی بیکفایتی ها و ندانم کاریهای ماهوی اش را بگردن آن ها می اندازد . آری دانشجویانی که در زمان اخساق و سرکوب شاه ، ۱۶ آذرها را آفریدند ، دانشجویانی که از زندان و شکنجه های قرون وسطائی ساواک نهراسدند و فریاد اعتراضان را بگوش جهانیان رساندند ، دانشجویانی که زندگی اشان را چون ، احمدزاده ها ، مصاحی ها ، رضائی ها و ... در راه رهایی زحمت - کسان نهادند و بالاخره دانشجویانی که در ماه های قیام (هنگامیکه بسیاری از سران فعلی حکومت ما در فرنگ بودند و یا در کسج حابه امان مردم را به سکوت دعوت می کردند) یکی از عوامل مهم سقوط رژیم شاه کشیدند ، آری چنین دانشجویانی هیچگاه و در هیچ زمان نیز تسلیم شیوه های سرکوب و اخساق رژیم جمهوری اسلامی نخواهند شد و همچنان به مبارزه ی خویش ، بهر طریق که بنوانند ، ادامه خواهد داد .

سی صدر که سال پیش میکفید در پیشاپیش بوده ها برای انقلاب فرهنگی به سمت دانشگاهها می آید ، امسال مرورانه میکوید که من غلط کردم دستور بستن دانشگاهها را دادم . ولی مردمی که سال پیش سکفرض خویش سما می دانشگاهها را ساد داسه باشند هرگز توطئه های کشیدند بی صدر و سایر سردمداران " انقلاب فرهنگی " را از یاد نخواهند برد .

بوری و حسیابه اول اردیبهشت به دانشگاه ها تنها کوشی برای سرکوب مبارزات دانشجویی نبوده ، بلکه سراسر این کامی برای نفی آرادهای دموکراسیک و آغاری برای گسترده کردن

دامنه‌ی سرکوب اعتراضات زحمتکشان و کارگران را در نظر داشت.

با این همه، گویا سرکوب نظامی دانشگاه‌ها و کشتن و زخمی کردن جدا جدا دانشجوی مبارز کافی نبود که حمله‌ی تبلیغاتی و موج عوام‌فریبی برای توجیه اشغال دانشگاه‌ها و به تعطیل کردن دائمی آن در اسفندی و سیم آغاز شد. آیت‌الله خمینی افاضات معروف خود "تمام گرفتاریها از دانشگاه است" "خطر دانشگاه از بوم خورشه ای هم بیشتر است" را تاکنون بارها تکرار کرده است. او و مفلدینش بدرستی از "گرفتاریهای" که دانشگاه بوجود می آورد نگران هستند، چرا که:

★ دانشگاه برای حفظ نظام سرکوب و استثمار گرفتاری بیبار می آورد،

★ دانشگاه بر علیه خفقان و دیکتاتوری به پا میخیزد.

★ دانشگاه سرکوب خلقهای تحت ستم و مبارزات بحق کارگران و زحمتکشان را محکوم و افشاء میکند،

و ایضا البته گرفتاریهای بسیار بزرگی برای سرکوبگران بوجود می‌آورد. از همین رو، هیئت حاکمه مصمم است که علیرغم تمام اعتراضات دانشگاهها را تا آن زمان که قادر باشد در تعطیل نگهدارد. در ابتدا برای واقعی نشان دادن "انقلاب فرهنگی" شورایی بنام "شورای انقلاب فرهنگی" تشکیل گردید ولی بعد از چند فاهمی اکثریت این شورا (۴ نفر از ۷ نفر) از کار کناره گیری کردند، ولی با این وجود این شورا با اقلیت اعضای شورا "بکار" خود ادامه داد. زیرا آنچه هیئت حاکمه می‌خواست به آن دست یابد، انجام گرفته بود و اقدامات بعدی یعنی تشکیل ستاد انقلاب فرهنگی، جهاد دانشگاهی و ... نیز در حقیقت شکردهائی برای پوشیده نگهداشتن نیت واقعی رژیم از "انقلاب" کذایی بود آنچه ارگانهای فوق تاکنون انجام داده اند، چیزی جز تسریع در تخریب و نابودی همان موسسات "فرهنگی و آموزشی" و از بین بردن صدها میلیون تومان تاسیسات این مراکز نبوده است.

کارگران و زحمتکشان!

هدف از به تعطیل کشاندن دانشگاه‌ها و سرکوب مبارزات مترقی دانشگاهیان، در حقیقت کوشش برای خفه کردن فریادهای حق طلبی این بخش از جامعه در حمایت از مبارزات بیرحم کارگران مبارز و زحمتکشان محروم جامعه است. مبارزه برای بازگشائی دانشگاهها نیز بدون حمایت بیدریغ و گسترده‌ی توده‌های مردم امکان پذیر نیست. به صفوف دانشجویان بپیوندید و در مبارزات آنان فعالانه شرکت جوید.

دانشجویان و دانشگاهیان مبارز!

امروز مسئله‌ی دانشگاهها به گرهی ناگشودنی برای ارتجاع تبدیل شده و از حل این مشکل عاجز مانده است. تعداد بیکاران هر روز روزه افزایش است و تعطیلی دانشگاهها نیز این مشکل را چند برابر کرده است. باید در برابر صف متحد ارتجاع، با حفظ و گسترش تشکلهای مترقی دانشجویی و استادان، با اتحاد عمل و همکاری نزدیک تمام آنان و پشتیبانی نیروهای انقلابی متحد و یکپارچه مبارزه در جهت افشاء رژیم جمهوری اسلامی و انقلاب قلابی فرهنگیش، افشاء هر دو جناح هیئت حاکمه و سرخوردن آنان به مسئله دانشگاهها را سازمان داد باید مبارزه برای بازگشائی فوری:

★ دانشگاهی که مستقل بوده و در خدمت زحمتکشان باشد،

★ دانشگاهی که توسط شوراهای انتخابی اداره شود،

★ دانشگاهی که در آن تعصب عقیدتی انجام نگیرد،

★ دانشگاهی که در آن عناصر و اسننه به ارتجاع و امبرالسم حق فعالیت نداشته باشد.

جنبش دانشجویی در دو سال گذشته

عمومی مردم بیوندیافته است. در دورانهای که تکانه‌های توده‌ای مشهود نبوده و رکود نسبی برجسته‌ها حاکم بوده است، جنبش دانشجویی، بخش اصلی آنرا تشکیل داده است، و در مراحل که مبارزات احتمالی در ابعاد گسترده جریان داشته‌اند، جنبش دانشجویی در حاشیه مبارزات طبقاتی جای گرفته است



بر اثر بحران حاکم در نهادهای آموزشی و از جمله دانشگاهها نیز توده وسیعی از دانشجویان که در دوره‌ی طولانی اختناق از لحاظ سیاسی فعالیت گسترده‌ای نداشتند به صحنه مبارزه گام نهادند. بعد از سرنگونی سلطنت و تداوم بحران که تداوم مبارزه را نیز بدنبال داشت، مبارزات دانشجویان نیز ادامه یافت. مبارزه در راه ایجاد شکل‌های شورائی دانشجویی، استادان و کارمندان، بدست گرفتن اداره دانشگاهها توسط این شوراها و انتخابات سلسله مراتبی دانشگاهی توسط آنان یکی از مهمترین دستاوردهای مبارزات دانشجویی بعد از سرنگونی رژیم شاه است. ناگفته نماند که همگامی و مشارکت آنان در مسائل فوق مترقی با دانشجویان و مبارزات آنان در مسائل فوق عا ملاموشی در تحقق این برنامه بوده است. بخشی از فعالیت دانشجویان و استادان مترقی در دانشگاهها در مدت کوتاه قیام بهمن ماه تا اشغال دانشگاهها توسط رژیم حاکم، مصروف تنظیم آنچنان برنامه‌های آموزشی شده بود که در خدمت نیازهای واقعی زحمتکشان باشد اگرچه فرصت برای تنظیم این برنامه‌ها در زمینه‌های علمی، فرهنگی و هنری بسیار کوتاه بوده و آنجا انجام شد، عملاً از تدقیق خطوط کلی چنین برنامه‌هایی فراتر نرفت، ولی با این وجود گامی موثر در جهت تحقق هدفی بود که میبایست توسط دانشجویان و دانشگاهیان مترقی و انقلابی پیگیری شود. حق فعالیت سیاسی در دانشگاهها و تشبیت آن، علیرغم تمامی تمهیدات رژیم، تمفیه ساواکی‌ها و وابستگان رژیم سلطنتی، از جمله دیگر نتایج مبارزات دانشجویی در این دوره کوتاه بوده است. اما مبارزات دانشجویی در دو سال گذشته بهیچ روی به محیط دانشگاهها و مسائل خاص آن محدود نمیشد. مبارزه گسترده و پیگیر علیه رژیم حاکم، و بکارگیری تمامی توان توده‌های دانشجویی در جهت افشای جنایات رژیم در سرکوب مبارزات حق طلبانه کارگران و زحمتکشان و دفاع همه جانبه از مبارزات انقلابی خلقهای تحت ستم ایران، و مقاومت علیه تجاوزات رژیم به حقوق و آزادیهای دموکراتیک مردم - بخش مهمی از مبارزات جنبش دانشجویی میهن ما را تشکیل داده است. یکی دیگر از اقدامات موثر دانشجویان در طول دو سال گذشته اشغال هتلها و ساختمانهای بزرگ در تهران و شهرستانها توسط دانشجویان دانشکده‌ها و مدارس عالی در اول آبانماه ۱۳۵۸ بود. اشغال هتلها در شرایطی که رژیم کوشش میکرد با

جنبش دانشجویی نیز مانند هر واقعه اجتماعی دیگر تحت تاثیر روابط سیاسی - اجتماعی موجود زیست کرده و منظور می‌یابد، دانشجویان گرسنه بیوند مستقیمی با رابطه‌ی کار و سرما به دروند تولید اجتماعی ندارند، ولی موجودیت اجتماعی آنها با تکامل روابط سرمایه‌داری گسترش می‌یابند. انباشت سرمایه و تحقق ارزش اضافی در جامعه، لزوم آموزش کارگران فنی و فکری را که با بدرد خدمت سازنده‌ی این روند قرار گیرند، مطرح میکنند. با قیل از بورژوازی ارتجاع به دانشگاهها، تحت نسام "انقلاب فرهنگی" حدود دو بیست هزار نفر در دانشگاهها و مدارس عالی سراسر کشور به تحصیل مشغول بودند. رقی در حدود رقم فوق الذکر نیز سبک تحصیل دانشجویان ایرانی است که در کشورهای آمریکا، اروپا و آسیا به تحصیل اشتغال دارند. این ارقام در قیاس با دهه‌های قبل، گسترش این بافت اجتماعی - علمی را در تطابق با گسترش روابط تولیدی سرمایه‌داری آشکار میکند. گرچه دانشجویان از لحاظ موقعیت اجتماعی بطور کلی در خدمت تولید و تحددت تولید روابط بورژوازی تولید سازمانده می‌شوند ولی موجودیت آنها بعنوان بخش مهمی از روشنفکران در مبارزات سیاسی و اجتماعی نقشی برای ایجاد آنان در تقسیم کار اجتماعی، برعهده‌شان قرار میدهد. این امر بویژه به دلایل زیر به مبارزات دانشجویی در میهن ما موقعیت ویژه‌ای بخشیده است. دانشجویان ترکیب اجتماعی متنوعی از نقطه نظر طبقاتی نداشته و طبیعتاً از رانندگان کارگران زحمتکشان جزئی از این ترکیب را تشکیل میدهند و دقیقاً این مسئله است؛ میتواند در چهارچوب معنی در تعیین سمت گیری پیش رو واقع شود - بورژوازی ایران به علت ماهیت ساخت و محتوای خود هیچگاه قادر به جذب سیاسی - ایدئولوژیک و تشکیلاتی توده‌ی دانشجویان نگردد. در ایران بعلمت مداخله دولت، ایجاد هرگونه تشکیلات وسیع و دموکراتیک دانشجویی انجام نشد. از این رو در هر حرکت بسمت سازماندهی دانشجویان خود را در مقابل حاکمیت میافتند. وجود جواختناق، و ترور گسترده و همه جانبه، فساد و باطل بازی در دستگاه بوروکراتیک و فقر و مسکنت میلیونها توده زحمتکش، عوامل مهمی بودند که مانع اساسی بر سر راه گرایش توده دانشجویی به رژیم حاکم را ایجاد میکردند. رژیم وابسته به امپریالیسم شاه علیرغم برنامه‌های عریض و طویل جهت سرکوب جنبشهای ارضی نیازهای فرهنگی روشنفکران در چهارچوب مناسبات حاکم وجهی پاسخ به خواسته‌های مادی آنان، پیش از همه در مرحله‌ای سرکوب و مقابله با مبارزات آنان، هیچگاه قادر نگردید جز بخش بسیار ناچیزی از آنان را جذب دستگاه سرکوب خود کند. جنبش دانشجویی در ایران بمدت چند دهه تنها در هر یک از بحرانهای سیاسی، بلکه در عین حال همواره به نحو جدائی نا پذیر جزئی از ترکیب عمومی جنبش مردم بوده و از این رو با تکامل جنبش

تبلیغ و عوامفرسی و وعده و وعده بدون حدسه دار کردن "ساحد مدرس مالکب خصوصی" از گسترش حرکات انقلابی تا منس مکر حلوگردد، آغاز حرکت نویسی برای نشان دادن راه حل درست درجهت تحقق شعار مکر برای همه بود، با اینکه روشن بود که این تصرف نمیتواند مدت طولانی در چهارچوب مناسبات سرمایه داری ادامه یابد، ولی در عین حال نشان داد که میتوان موانع ایجاد شده توسط قوانین استثمارگرانه را در عمل از سر راه برداشت، میتوان با اقدامات انقلابی به نیازهای مبرم زحمتکشان پاسخ داد.

در یک کلام مبارزات دانشجویی در دوسال گذشته در تمام زمینه های اجتماعی و سیاسی، به دستبیاوردن های گرانقدری رسیده است که میبایست حفظ شده و تداوم یابند.

رژیم جمهوری اسلامی که از همان اولیروزهای پیروزی مردم بر رژیم وابسته شاه، شاهد تبدیل شدن دانشگاهها به محلی برای افشای سیاستهای ضد مردمی خود بود، تنها جملگسترده برای درهم کوبیدن این سنگرهای مستحکم مقاومت را آغاز کرد. هنوز چند روزی از پیروزی قیام گذشته اولین گامها برای سرکوب دانشجویان مترقی و انقلابی برداشته شد. دفاعات زمانهای دانشجویی مورد هجوم اوپاش قرار گرفت. حمله به جمعیتات نیروهای انقلابی آغاز شد و هر روز دامنه وسیعتری یافت. از سوی دیگر سردمداران رژیم که اداره ی دانشگاهها توسط شوراها ی منتخب را مغانه اهدا ضد انقلابی خود می دانستند، توطئه و دسیسه برای از میان برداشتن این نهادها را آغاز کردند.

اما خیلی زود بر تمام دست اندرکاران رژیم روشن شد که با زیودن دانشگاهها و با حضور فعال دانشجویان و استادان مترقی آنها قادر نخواهند گشت به برنامه های خویش برای ایجاد دانشگاهی در خدمت روابط استثمارگرانه موجود را تحقق بخشند. هر حرکت آنان با عکس العمل قاطع مواجه میشد و نقشه شان بسیار زود ترا از آنچه انتظار آنرا داشتند، نقش بر آب میگشت. کمی بیش از یکسال از بازگشائی مجدد دانشگاهها توسط مردم در آستانه ی قیام پرشکوه بهمن گذشته بود که رژیم برنامه ی به تعطیل کشاندن مجدد آنرا طراحی میکند. حمله به دانشگاهها و کشتار دانشجویان مبارزان انقلابی این بار تحت پوشش "انقلاب فرهنگی" صورت میگردد. در اول اردیبهشت ماه ۵۹ دانشکده ها و دانشگاهها بتدریج اشغال میشود. اما دانشجویان در برابر این یورش فاشیستی ایستادگی کرده و بسرعت کمیته های مقاومت در تمام دانشکده ها و مدارس عالی سازمان داده میشود. استادان مترقی نیز پشتیبانی خود را از دانشجویان اعلام میکنند. مبارزه و مقاومت دانشجویان چند روز بطول می انجامد. سراسر محوطه دانشگاه تهران و برخی از دانشکده ها و مدارس عالی به محل برخورد اوپاش و جماعتداران با پشتیبانی پاسداران سرمایه داران دانشجویان مصمم و انقلابی تبدیل میشود. رژیم که بهیچ وجه انتظار چنین مقاومت جانانه ای را از سوی دانشجویان نداشت، متوسل به آخرین حربه ی خود، یعنی کشتار آنان میشود. پاسداران سرمایه رما "وارد عمل میشدند و

تعداد دشمنی از دانشجویان انقلابی را به خون میکشند. در طول مقاومت حماسه آفرین دانشجویان در برابر این شهان کشته و صدها نفر زخمی شده و تعداد زیادی از دانشجویان دستگیر میشوند. این مبارزه به تهران محدود نمی ماند، در اکثر قریب به اتفاق شهرهای دانشگاهی مقاومت دانشجویان گسترش مییابد. در حمله به دانشگاه زاهدان یک دانشجوی کمونیست شهید و دهها نفر زخمی و دستگیر میگرددند. در حمله به دانشگاه شیراز حداقل سه نفر کشته و نزدیک به هزار نفر زخمی و صدها تن دستگیر میشوند. در دانشگاه جندی شاپور اهواز، ۱۵ نفر در اثر حملات جماعتداران و پاسداران ارتجاع شهید و هزار نفر زخمی و ۸۰۰ نفر دستگیر میشوند. اوپاشان در این حمله وحشیانه به چندین دختر تاجا و زکس کرده و دانشگاه درهم کوبیده میشود. از دستگیرشدگان نیز بعداً "چند نفر تیرباران میشوند.

بالاخره بعد از چند روز، که از آغاز حمله به دانشگاه میگذرد، بنی صدر تا زه رئیس جمهور شده، برای نشان دادن وفاداریش به جمهوری اسلامی و کینه اش به نیروهای انقلابی، از "مردم" میخواهد که به دنبال او به دانشگاهها بیایند و این محصل را از دست نیروهای انقلابی "نجات" دهند. با این ترتیب تعطیلی دانشگاهها برای مدت نامعلومی تدارک دیده میشود و با پایان سال تحصیلی، این تعطیل آغاز میگردد. اکنون قریب به یکسال از تعطیل شدن دانشگاهها گذشته است. در این یکسال، آنچه که دائماً انجام گرفته تخریب تمام امکانات آموزش عالی در کشور، به همراه موج تبلیغات دروغین و عوامفریبانه علیه نیروهای مترقی و انقلابی بوده است. "ستاد انقلاب فرهنگی - جهاد دانشگاهی" و سایر مراکز موسساتی که برای انجام "انقلاب فرهنگی" ارتجاع تدارک دیده شده تاکنون قادر نشده اند ابتدائی ترین برنامه مدون و همه جانبه را تنظیم کنند. با بالا گرفتن اختلافات بین جناحهای حاکمیت، اکنون مسئله ی دانشگاهها نیز به یکی از موارد دعوی بنی صدر و حزب جمهوری اسلامی تبدیل شده است. اما مسلم اینست که این تغییرات نمیتواند بهیچ روی در جهت منافع زحمتکشان، بالا بردن کارآیی علمی و هنری توده های مردم و گامی در جهت قطع وابستگی به امپریالیسم جهانی باشد. در دانشگاهها آنان نه اثری از شوراهای انتخابی خواهد بود، نه اثری از بحث و تبادل نظر خلاق و پویا. دانشگاهی که ارتجاع میخواهد برپا کند از باری خواهد بود در جهت حفظ سلطه سرمایه داران. به اعتقاد ما نیروهای انقلابی و چپ باید با پشتیبانی همه جانبه از دانشجویان و دانشگاهیان مترقی، ضمن افشای اهداف رژیم و ربستن دانشگاهها و ضد انقلابی بودن ما هیت برنامه های هر دو جناح برای آموزش عالی، ضمن یاقشاری بر بازگشائی قوری دانشگاهها، برای ایجاد دانشگاهی بر اساس نیازهای واقعی زحمتکشان تاکید کرده و برنامه خویش را برای ایجاد چنین دانشگاهی به میان توده ها ببرند. بازگشائی دانشگاه نمیتواند بدون پشتیبانی توده های مردم از خواستهای بحق دانشجویان زود دانشگاهیان تحقق یابد. بنا بر این

بقیه در صفحه ۹

گشایش دانشگاه، این سنگر آزادی، بنفع زحمتکشان، علیه امپریالیسم

“انقلاب فرهنگی” جمهوری اسلامی ابزار فرهنگی سرکوب و استثمار

که اجتناب ناپذیر است همانقدر هم از حیث تقدم مبتنی بر انقلاب اجتماعی میباشد .
در واقعیت اشکال دیگری از حرکتها سیاسی موسوم به “انقلاب فرهنگی” به وقوع میپیوندد . گاه این حرکات در مقیاسی وسیع بر احساس و بینش توده ها و بر ادراک عمومی نسبت به عوامل مادی ، عینی و ذهنی و بالاخره بر درجه و کیفیت کارگزاری میراث کهن بر متن زندگی جاری - کهن شاید تعریفی ناقص از مفهوم فرهنگ باشد - موثر میافتد . گاه بطور جهشی شیوهی تعبیر و تفسیر جهان اطراف در بیان توده ها تفسیر مییابد . عناصری تازه از باورهای عام به ناگهان بر گنجینهی باورهای قدیمی افزوده میشود و یا حتی جای آنها را میگیرد . این همه ، علیرغم کوشش برخی ، انقلاب نیست . تحولاتی گاه شگرف ، که چشم این برخی را خیره میکنند ، تا آن زمان که مبتنی بر انقلاب اجتماعی ، به مفهوم در هم گویندن مناسبات تولیدی کهن و چارنشین ساختن مناسبات تازه نباشند انقلاب به مفهوم عالی آن نام ندارند . بهر حال نمیتوان و نباید انگیزه های تحولاتی این چنین وسیع و جهشی را ناهیده انگاشت . این تحولات فرهنگی نه تنها از جهت انگیزه های آن بلکه از حیث بردهی که دارند ، میباید مورد توجه دقیق قرار بگیرند . تغییرات در روبنا گاه از شکافهایی در عمق و در پایه های زیر زمین ناشی شده اند که پیش در آمد عینیت یافتن تضادهای اساسی هستند و بالاخره روبناها میتوانند خود بر زیر بنا مؤثر افتاده و زمینه ساز تحول در مناسبات تولیدی قرار بگیرند . آنچه در بالا اشاره شد عبارت بود از درکی کلی از تاءثیر تاریخی انقلاب سیاسی . انقلابهای سیاسی در مطلوبترین شکلشان ، که کلیت تاریخی آنها را نیز نشان میدهد ، در برگیرندهی جهشی در فرهنگ انقلابی هستند . اما این حکم نمیتواند ما را از بررسی ویژهی که یک تحول سیاسی به بار میآورد باز دارد . هر انقلاب سیاسی به تحولی فرهنگی - به هر وسعت که باشد - میانجامد ، اما تحول فرهنگی بدون انقلاب سیاسی نیز میسر است ، قبل از وقوع انقلاب سیاسی ، توده ها میتوانند تحت تاءثیر شرایط موجود به تدریج به روحیهی انقلابی مجهز شوند و محافظه کاری سنتی را رها کنند . رؤیسی که بعد از انقلاب سیاسی به قدرت میرسد ، گاه این روحیه را تقویت که نمیکند هیچ ، در مقابل آن عیابستند و ولو اینکه رؤیسی به ظاهر مبتنی بر رای مردم باشد . از این رو وقتی نه یک انقلاب اجتماعی ، که یک انقلاب سیاسی ، بینش و فرهنگ توده ها را تغییر میدهد ، از یکسو آنها ارتقا و از سوی دیگر به قهرای باورهای و افسرگرایانه میکشاند ، وظیفه کمونیستهاست تا هم تضادهای طبقاتی ماورای آنها ارزیابی کنند و هم تاءثیر آنها بر ارتقا سطح جنبش پیش بینی نماید . انقلاب سیاسی گر چه با تغییر مناسبات تولیدی سر و کاری ندارد ، هم به هنگام شکل گیری و هم در نتایجی که به بار میآورد مجموعه نتایجی از تضادهای طبقاتی را مینماید . بسته بسته سهمی که طبقاتی انقلابی و متحدین آن در انقلاب

اگر بتوان میان ساخت اقتصادی - اجتماعی یک جامعه و مجموعهی بنای یک ساختمان تشابه قائل شد و دومی را تمثیلی بر اولی دانست ، بطور قطع این امر تاجاشی کمک میکند که هر دو را در پا بر جایی که دارند مورد نظر قرار دهیم . وقتی به تناسب رشد نیروهای مولد مناسبات تولیدی به گونهی انقلابی در هم میریزد ، به عبارت دیگر وقتی انقلابی اجتماعی بوجود میپیوندد چه بسا بخشهایی از روبنای جامعهی کهن پا برجا و فعال باقی میمانند . در یک ساختمان وضع به این صورت نیست . انفجاری بقدر کافی نیرومند در پایه ها ، تمامی دیوارها را در هم میریزد . آنجا که سخن از پایداری روبنا ، بمثابه یک فرهنگ ارتجاعی ، که چونان عاملی بازدارنده بر سر رشد نیروهای مولده و بر سر شکل گیری مناسبات تولیدی در جامعهی پس از انقلاب ، میباشد ، بلا فاصله مفهوم “انقلاب فرهنگی” نیز آفریده میشود . گاه چنین طرح میشود که عناصر زنده از طبقات شکست خورده و روانه شده ، با اتکا به فرهنگ جان سخت و همبسته کهن حتی امکان بازگرداندن مناسبات تولیدی قبلی را دارند . در جریسان موسوم به انقلاب فرهنگی چین این موضوع بشدت تبلیغ میشد که بورژواهای فکری - و البته خلق شده از قدرت و مالکیت - در سایه فعالیت های خود در متن فرهنگ تحول نیافته برآیند که بورژوازی را در این کشور زنده کنند ، چنانکه خروجه در شوروی کرد . این بیان بحالت تعمیم یافته به این معناست که قبلا در جوامع گذشته فئودالها میتوانند با توطئه و به تدریج ، مناسبات سرمایه داری را در اروپا درهم شکستند و روابط فئودالی را مستقر کنند . به هر حال این بحث ، بویژه بحث امکان شکست پرولتاریا از راه قهر و سترنگ سرمایه داری جهانی و بسا از راه اعاده تدریجی مناسبات سرمایه داری ، جای دیگری دارد . آنچه اینجا به آن میرسیم اینست که “انقلاب فرهنگی” در مفهوم کامل آن همانقدر

از اولین هدفهای رژیم حاکم است تا آنرا به ابزاری در خدمت به خود در آورد. در این میان البته نیروهای انقلابی که رژیم سیاسی حاکم را لزوماً در بردارندهی خصائص انقلابی توده‌ها نمی‌شمارند، آرام نخواهند نشست. آنها در مقابل رژیم بازدارنده و بادر شرایط بهتر، بسیار دارندگیهای رژیم، ارتقاء آگاهی توده‌ها، انجام طبقه‌ی کارگرو تحول سیاسی- فرهنگی شان را در کنار مبارزه‌ی خاصی که در زمینه‌ی های گوناگون بسیار رژیم دارند شکل می‌دهند.



در ایران قسمت اعظم تحول در بینش سیاسی، یا بهتر بگوئیم در هم کوبیده شدن خصائص فرهنگی محافظه کارانه در حیطه‌ی سیاسی، قبیل از قیام سپهر ۱۳۵۷ بوقوع پیوست. نتیجه‌ی قیام البته توده‌ی خودافزایش درجه‌ی ارتقاء نفس توده‌ها بود. پس از قیام حرکت توده‌ها، به ویژه توده‌های آگاه در جهت تأمین خواستهایشان بویژه خواستهای دموکراتیک، آغاز شد. از همان زمان رژیم حاکم، نه تنها برخلاف ادعاهای ظاهر فریب کوشی در جهت تحول هر چه ریشه‌ی تری در بینش اجتماعی، صورت افزایش درجه‌ی آگاهی و مشارکت توده‌ها در سرنوشت جامعه، به عمل می‌آورد، بلکه خود بصورت عاملی بازدارنده

در آمد، در ابتدا بازدارندگیها بود و پس از آن با تشکیک نسبی ارکانهای حکومت، مجموعه‌ی آن به یک مجموعه‌ی بازدارنده تبدیل گردید. در همان زمان که حکومت به تدریج به کشیدن وسفت کردن توده‌ها مشغول بود، مبارزه‌ی آگاهانه‌ی انقلابیون کمونیست و سایر نیروهای مترقی، در دانشگاهها تبلور مییافت. جمع نحارب زندگی روزمره و زندگی مبارزاتی توده‌ها در دانشگاهها طرح میشد. کلاسهای درس مراکز پر جنب و جوش آموزش در خدمت به مردم و ارتقاء آگاهیها بودند. تشکیکهای دانشجویی اشجرام بیشتری می یافتند و از همه مهمتر ایجاد وابستگی و راه‌های مبارزه‌ی واقعی یا امپریالیزم ساخته، بررسی و آشکار میشدند. عدم توانایی ماهوی حکومت در پاسخ گوئی به آرمانهای انقلابی مردم در چهارچوب بینش طبقاتی بررسی و تبلیغ میشدند. خواستهای دموکراتیک طرح میکردند و با لائو از آن مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر تحسیمی نظری مییافت. اینها آن چیزهایی بودند که حکومت توان تحملشان را داشته باشد. بدین ترتیب گرایش عمومی در مقابله با دانشگاه که بحق تنها سنگر زنده‌ی آزادی بود وجود داشت و این گرایش از همان زمان که رژیم حاکم رسالت خود را در توقف انقلاب و هدایت آن به "راه اسلام" تشخیص داد نطفه بندی شده بود. وقتی سرکوب خلق کرد برای رژیم به یک ضرورت حیاتی تبدیل شد، تا در سایه‌ی آن بتواند آزادی و تعالی فرهنگی خلقها را که موجب ناممکن ساختن برقراری دیکتاتوری فقیه مآبانه‌ی سرمایه‌داری میشد به بند بکشد، مقابله با دانشگاه نیز ضرورت یافت. آنها در تبلیغات دروغین خود دانشگاه را اطلاق جنگ یا انبساط اسلحه‌ی کردستان خواندند، لیکن واقعیت این

سیاسی و در نتایج آن دارند و بسته به میزان دستیابی به امکانات رشد و بالاخره در تحمیل خواستهای تاریخی خویش بر رژیم تازه، راه را بر به عرصه کشاندن مبارزه بر سر تضاد اصلی و در هم کوبیدن مناسبات تولیدی باز میکنند. گر چه این بیان درست است که رویناهای تازه همانند فرهنگ انقلابی و زواج ایدئولوژی طبقه‌ی کارگر میتوانند به نوبه‌ی خود بر رشد زیربنای موشر افتند و اگر چه این بیان هم درست است که انقلابهای سیاسی بطور کلی علاوه بر تضادهای مادی، از تحولی پیشین در بینش سیاسی و فرهنگی نیز متأثر هستند و به ایجاد تحولی بعدی در فرهنگ منجر میشوند، لیکن به هیچ روی این یک قانون عام نیست که نتیجه‌ی هر انقلاب سیاسی صرفنظر از نیرویی که بر انقلاب فائق مییابد، تحول فرهنگی به نفع طبقه‌ی انقلابی است. در هر انقلاب سیاسی، طبقه‌ی انقلابی - در بحث ما طبقه‌ی کارگر - از تحولی فرهنگی به نفع مبارزه‌ی آینده برخوردار میشود، اما تا آن شیر نهایی به بر آید نیروها بستگی دارد. طبقه‌ی حاکم کیست و چگونه برنامه‌هایی دارد و چگونه با طبقه‌ی کارگر و انقلابیون کمونیست برخورد میکند و بالاخره چگونه بر تحول سیاسی پیش از انقلاب مهارت میزند؟ جریانهای سازشکار این همه را بصورت سؤال نمیبینند، و اگر در حاکمیت سهم باشند، حتماً تا شیر فرهنگی آنرا "منبت" ارزیابی میکنند. باری پیش از آنکه انقلاب سیاسی نیز به وقوع نپیوندد، عوامل عینی و ذهنی رشد تضادهای طبقاتی در کنار تا شیر مبارزات انقلابیون عواملی را برای تحول در بینش سیاسی و در فرهنگ بوجود می آورند. چه بسا انقلابهای سیاسی که بدست لایه‌ی اجتماعی خاصی، که تا حد معینی نیز با انقلاب حرکت میکنند، از این وحشت که تحول خود بخود همه چیز را در هم بکوبد و با لاف راه را برای انقلاب اجتماعی باز کند، به بند کشیده شود. در اینجا نیز با مدعی انقلاب فرهنگی روبرو هستیم، طبقه‌ی حاکم مجموعه‌ی باورها و ایدئولوژی خود را که در مقابل حرکت انقلاب قرار دارد بعنوان انقلاب فرهنگی به میان توده‌ها میبرد. گرایش به رشد آزاد آگاهی اجتماعی را به بند میکشد و آنرا به آگاهی در درون چهارچوب بندارها و الگوهای ویژه تبدیل میکند. از حیوان زدی انقلابی توده‌ها که بر متن سیاسی تجربیها استوار است از طریق بستن امکان ارتقاء توده‌ها را مسخ شده تجویب آنها میدهد. از آنجا که طبقه‌ی حاکم بر مجموعه‌ی از انگیزه‌های طبقاتی و مادی استوار است - خواه حکومت بصورت ارگان سازش باشد یا تک طبقه‌ی تحولات فرهنگی و سیاسی را به اختیار خود گرفته و به سمت آن انگیزه‌ها میکشاند. عمده‌ترین بخشی که در معرض این برنامه‌ریزی قرار میگردد آموزش بویژه آموزش عالی است. لایه‌های آگاه اجتماعی بویژه معلمین و محصلین تحول را در نظام آموزشی تدارک میبینند. این تحول اگر با یکسایه‌ی های طبقاتی نظام حاکم سازگاری نداشته باشد - که بدنبال رادیکالیزه شدن توده‌ها و در راه آن روشنفکران، معمولاً ندارد - این نظام را در مقابل خود خواهد یافت. آموزش و آموزش عالی پس از ارتش

بود که دانشگاه مستوانست خواسته‌های بحق مردم کرد را باز هم بیشتر به میان مردم ببرد و مانع از بهره برداری عوامفریبانه‌ی رژیم از توده‌ها نشده باشد. رژیم که نه توان و نه انگیزه‌ی تعمیق مبارزه‌ی ضد امپریالیستی توده‌ها را داشت به مطیع کردن دانشگاهی‌کمربست که برای بازسازی واقعیت امپریالیزم و مبارزه با او از افسانه‌های باطل "اجنبی" و "ضد اجنبی" بودن، مبارزه می‌کرد. حمایت از دستاوردهای دموکراتیک دانشگاه در سطح توده‌ها، در درون دانشگاه و در بیرون این دو از شعارهای اصلی دانشگاهیان بوده است و هست. اما این شعار با کوشش رژیم در جهت به خدمت در آوردن آموزش عالی منافات دارد، و به همین دلیل هم کینه‌ی قدیمی مرتجعین حاکم را نسبت به دانش و آگاهی، دشمنی بخش‌گیر روحانی، که میدانند از دانشگاه چه می‌خواهند، در هم می‌آمیزد.

وقتی در اول اردیبهشت سال میل بهاجام و حیساندی اوباشان و همراهِ با آن ترویج عناد آشکار با دانش و دانشگاهی در میان عقب مانده ترین اقشار اجتماعی آغاز شد، عهدتایک جنبه از قضیه، آنهم به گونه‌ای ناکامل، از سوی بیشتر جریانهای چپ طرح گردید. در بهترین شکل حمله به دانشگاه بعنوان بخش اصلی برنامه‌ی وسیع رژیم، در سرکوب مردم، در از میان برداشتن آزادیهای دموکراتیک و در انحراف در مبارزه بی وقفه‌ی ضد امپریالیستی توده‌های آگاه، ارزیابی می‌گردید. بسیاری حتی در حد توطئه‌ی "ساز" و بحث پیرامون نوار معروف این دشمن ترسور مردم متوقف شدند. توجس و وسعیت ددمنشانه رژیم در حمله به دانشجویان بی دفاع، کینه دهنده آن دهها دانشجو شهید و هزاران تن زخمی بزرگ و سینه‌سین اعدام نمی‌چند از آنان و از آن به حکم دادگاههای بسته فاشستی - ملامت آنرا با لذت استغ از علمی که علم مرده رگشان را بدور ری بود اراده می‌کردند و بالاخره تبلیغات آتش کینه توزانه‌ی آنان علیه دانشجویان آگاه و مترقی همه عواملی بودند که در این جنبه از قضیه طرف توجه قرار گرفتند. همزمانی تقریبی بورش اوباشان، ریسر فرمان عوامل حکومت از عناصر حزب جمهوری با بنی صدر که اینک مزورانه سعی در لاپوشانی جلادی خود در دانشگاه و خیانت "استادانه" اش به دانش دارد با تهاجم گسترده به خلق کرد نیز عاملی بود که با توجه خاص به درگیری رژیم در کردستان باز این جنبه از قضیه را بر جسته تر می‌کرد.

فکر دیگری نیز بتدریج شایع شد. "دانش ستیزی" آخوندها و عناصر ارتجاعی رژیم و وحشت آنان از اینکه گسترش دانش، بویژه دانش توده‌ها راه را بر عوامفریبی خرافه پرساندی آنان ببندد، موجبی بر اشاعه این فکر است. به موجب این فکر جنبه‌ی غالب حکومت از آن مرتجعین و کمپانی است که از دانش و دانشگاهی در هراسند. کمپانی که در صدد باز گرداندن چرخ تاریخی

در جامعه‌ی ما به سمت اعماق عصر صدر اسلام هستند. این فکر در میان برخی از محافل چپ و همچنین در تبلیغات "لیبرالها" گسترش یافت و انگیزه‌ی اصلی تهاجم به دانشگاه گردید. در پاسخ به مسئله‌ی طرح انقلاب فرهنگی رژیم، که پس از یورش اول اردیبهشت شکل گرفت، این عده آنرا فریبی برای مقابله به خواست توده‌ها نسبت به باز گشائی دانشگاه‌ها میدانند.

یکمان ما بجز حرکت عمومی رژیم در به بند کشیدن انقلاب و آزادی که تعطیل دانشگاه‌ها را موجب میشود واقعیت دیگری نیز در شناخت انگیزه‌ی رژیم موجود است، باید قبول کنیم که هم عناصر به شدت ارتجاعی و هم عناصری که "عقلایی" به نیازهای جامعه، با توجه به گرایشها و منافع طبقاتی خویش می‌اندیشند، به "نوعی دانشگاه" نیاز دارند. این که ملایان در کوشش تبدیل دانشگاه به حوزه‌ی علمی نوع اسلامی آن هستند، شکل کار است. فشارهای طبقاتی حاکم بر آنها بالاخره نوع خاصی از دانشگاه را از حیث وظایفی که میتوانند در جامعه مادیت بخشد بر آنها تحمیل میکند. "لیبرالها" هم آرزوها و تصوراتی از جامعه دارند که در آن دانشگاه‌ها وظایف مشخصی را بعهده می‌گیرند. در حال حاضر بسیار مشکل است که سائقه‌های طبقاتی را بتوان در چهار چوب تحلیل برنامه‌های مربوط به آموزش عالی و انقلاب فرهنگی هر یک از جناح‌های حاکمیت باز شناخت، چرا که لاقدر در این مورد مسائل هنوز در حال تکوین شدن هستند. اما بر سر یک موضوع تردید نمیتوان کرد و آن اینکه صرف نظر از شکل کار دانشگاه‌ها و روح ایدئولوژیکی که میخواهند در آن بدمند، دو جناح برداشته‌ای متفاوتی از دانشگاه آینده دارند. آن زمان که تهاجم به دانشگاه آغاز شد هر دو جناح بر سر اینکه دانشگاه‌ها با وضع آن روزشان، وضعی که توده‌های دانشجویی در آن، مستقل از نیازهای رژیم، فعالیت می‌کردند، متناسب با خواسته‌هایشان نیست توافق داشتند. بنی صدر و حزب جمهوری اسلامی هر دو تلاش داشتند که بدست توانای خود و در غیاب رقیب دانشگاه را قلع و قمع کنند. آیت‌اله خمینی نیز به شدت به دانشگاه‌ها حمله و این مراکز را مراکز فساد و توطئه مینامید. از زمانی که ستاد انقلاب فرهنگی بدستور آیت‌اله خمینی تاسیس شد، دیگر بر سر این واقعیت که کوشش رژیم در ایجاد دانشگاهی در خور نیازهای آتی جامعه ایست که قرار است ایجاد شود (۱) نمیتوان تردید کرد. انقلاب فرهنگی قبل از آنکه پاسخ به مردم و فریب آنها نسبت به بسته نگاه داشتن دانشگاه‌ها باشد، کوششی است. در جهت تبدیل آموزش عالی - و نه البته تحول در فرهنگ توده - در جهت منافع جناح‌های حاکم. از اوان تاسیس، جناحین حاکمیت ستاد انقلاب فرهنگی را معترض اعمال نظرگاه‌های خود قرار دادند. این امر تا آنجا پیش رفت که بدستال بالا گرفت تضاد آنها از درون ستاد انقلاب فرهنگی، "جهاد

گرامی باد یاد شهدای سنگر آزادی

به انواع و اقسام درگیریهای اقتصادی و اجتماعی گرفتار آمده اند تا حد معینی کوشش و توان حمایت از مبارزات دانشگاهیان را دارند. در عین حال این توان نیز نباید دست کم و با لایتغیر گرفته شود. ترویج راه حل‌های انقلابی با اتکاء به همین میزان نیروی آماده مردم و دانشگاهیان قادر است توان عمومی را بویژه در میان اقشار آگاه اجتماعی ارتقاء بخشد. مرزبندی قاطع در مقابل راه حل‌های انحرافی تنها با طرح برنامه‌های انقلابی میسر نیست. مسایب این طرحها را در بیشترین ارتباط سازنده با زحمتکشان بویژه طبقه کارگر قرار داد. آنها را آموزش دهند و از آنها الهام بگیرند. اینگونه میتوان از انتزاعی شدن آنها جلوگیری کرد. و بدینسان از منزوی شدن خود جلوگیری کنند. سطح مبارزات دانشگاهیان می‌باید مطابق برنامه و متناسب با افزایش آگاهی و همکاری عمومی ارتقاء یابد. مجموعه‌ی طرح‌ها و برنامه‌ها از غالب طرحی نو در مقابل انقلاب فرهنگ‌گدازانی خواهند بود. طرحی که در آن نه وعده انقلاب فرهنگی - که در گروهی انقلاب اجتماعی است - بلکه وعده‌ی تبدیل دانشگاه‌ها به سنگرهای دفاع از آزادی و مراکز پرورش اندیشه‌های خلاق و مکانهائی برای تبلور دردهای اجتماعی نهفته است. وعده‌ی هموار کردن راه انقلاب اجتماعی، به مثابه تنها راه نهائی حل بحران‌های جامعه، از کانال فرهنگ و دانش و هنر.

معنی دارند مسئله‌ی دانشگاهیان را به فراموشی بکشاند و به آن‌ها بگوید که اگر از زنگر جنگ با عراق و مبارزه با "نظام بزرگ" می‌مانند بویژه به سبک آزادی و آگاهی را ماستمالی کنند. نراسان با حدی هم از افتا شدن خودشان در نسجه‌ی آغاز فعالیت دانشگاهی است. اسان در مورد آلت‌سبوحهای دانشگاهی نه مبارزه با انقلاب فرهنگی فلاسی و جهاد دانشگاهی را که تا امروز به کار تخریب و انهدام دائمی مشغول بوده است، بلکه لزوم همکاری با آن را توصیه میکنند. گویا نام "جهاد" آنها را سخت گرفته است. در مقابل، "لیبرالها" سعی در بازگشائی دانشگاه در سایه‌ی توجیه جلدی بنی صدر در اول تا سوم اردیبهشت سال قبل دارند. دانشگاه آنان از حیث محتوی تفاوت چندانی با دانشگاه زمان شاه ندارد. آنها هنوز بر سر این عنده که عامل تعطیل دانشگاه‌ها "چپیها" بوده‌اند بافتاری دارند. واضح است که در صورت بازگشائی آنان چه محتوی و چه شکل برخوردی را پیش خواهند گرفت. در این میان چه مستقل وظیفه دارد کسه در فعالیت‌های دموکراتیک دانشجویان و دانشگاهیان در جهت بازگشائی دانشگاهها شرکت کند. در همان حال مرزبندی ناعلی با "لیبرالها" را فراموش نسازد. ندرت‌نور ارائه‌ی سرمایه‌ی ادارتی دانشگاهیان در منافع زحمتکشان و در جهت مبارزه‌ی عدالتی - ضد امپریالیسم - آنان بعنوان بدل نه به ضروری است. در سایه‌ی دفاع از اس بدلیا می‌باید راه حل چه در مورد دانشگاهها در میان مردم ترویج شود و در مقابل راه حل‌های حاکمیت به آنان عرضه گردد. در همین رهگذر مبارزات دموکراتیک دانشگاهیان می‌باید آنچنان جهت داده شود که از لغزیدن به نلندی "لیبرالها" و یا گرایش بسوی دام توددای اکثریتی مبرا باشد. همه‌ی آنها در سایه‌ی دفاع از طرحهای انقلابی، سازمان دادن مبارزات دموکراتیک و اتکاء به نو تا مسراسست. توده‌ها که اینک به برک پیوری اسلامی، خود

جنبش دانشجویی...

با یدتوده‌ها را نسبت به اهداف فرژیم آگاه کرده و لزوم بازگشائی فوری دانشگاهها را تبلیغ نمود. تنها در این صورت است که میتوان، دانشگاه‌ایین متعل همیشه فروزان جنبش مترقی و ضدارتجاعی را با دیگر فروزان ترکرده و جهت گسترش مبارزه علیه رژیم حاکم و امپریالیسم جهانی گام برداشت.

اول اردیبهشت...

- * دانشگاهی که مدرسه‌ی انقلاب باشد،
- * دانشگاهی که توطئه‌های هر رژیم سرکوبگری را افشاء کرده و از منافع مردم ستمدیده دفاع میکند،
- به برنامه‌ی فوری همه شکل‌های مترقی دانشجویی و استادان تبدیل شود.
- باردیگر در سالروز اول اردیبهشت یاد دانشجویان شهید را گرامی داشته و تمامی نیروهای انقلابی و مترقی را به مبارزه‌ای یکپارچه و متحد، برای بازگشائی مجدد دانشگاهها فرا میخوانیم.

گرامی باد یاد دانشجویان شهید
 هر دو جناح حاکم دشمن زحمتکشان حامی سرمایه‌دار
 دانشگاه سنگر زحمتکشان آزاد باید گردد

۶۰/۱/۲۸

سازمان وحدت کمونیستی



فدائیان اسلام (۹)

ترور رزم آرا:

بیاری خدا و امپریالیسم امریکا

و- رازی

در شماره های پیشین این سلسله مقالات ، به دروغ بافی ها و وارونه نویسی ها در رژیم جمهوری اسلامی در زمینه وقایع تاریخی ، به ما جرای ترور کسروی و رابطه آن با کشف الاسرار خمینی ، به فرمان برداری فدائیان اسلام از آیت الله کاشانی تا قبل از زمان مداری صدق ، علل و انگیزه های اختلافات بعدی آنها ، به قضیه ترور هژبرونعل و اروند زدن در مورد علل ابطال انتخابات دوره شانزدهم در تهران و موفقیت دکتر صدق و سایر کاندیدا های مورد حمایت جبهه ملی (از جمله آیت الله کاشانی) در انتخابات بعدی ، سخن گفته ایم .

در شماره ۹ عو هائی ، در مورد ترور رزم آرا ، در آغوش چند نمونه (نظیر فرمایشات عبداللہ کرباسیچان مرید آیت الله کاشانی ، یادوی سر لشکر زاهدی ، مزدور ساواک و مدیر " نخستین نشریه انقلابی اسلامی ایران یعنی جریده شریفه " نبرد ملت " - و بیانات پر شور " آخوند نیچه فاشیست یعنی حجت الاسلام عظیمی که : " اگرما رزم آرا را نمی کشتم نفتی ملی نمیشد " ، و غیره) را بعنوان مثنوی از لاط غلات رایج در جمهوری اسلامی ، نقل کردیم . بدنبال ارائه خلاصه ای فشرده از رویدادهای تاریخی ، مبارزات پیگیر ضد استعماری و دموکراتیک توده ها پس از شهریور ۲۰ و تلاشها ی نما - بندگان اقلیت دوره های چهارده ، پانزده و شانزده مجلس (به پشت گرمی از حمایت مردم) ، نتیجه گرفته ۳۴ که این پروسه نمی توانست - در نگرشی (نه متافیزیک - یکی بلکه) دیالکتیکی به تاریخ - ، بیا بدون ترور

رزم آرا ، به ملی شدن منتهی نشود .
در شماره ۷۰ رهائی ، فدائیان اسلام را موقتاً در بستوی تاریخ رها کردیم تا مسئله ترور رزم آرا را از زاویه دیگری مورد بررسی قرار دهیم : معرفی دوستان و دشمنان رزم آرا در زمان ترور . در آنجا دوستان و طرفداران رزم آرا (انگلستان ، شوروی و حزب توده) را معرفی کردیم و دیدیم که چرا از این طرف معادله ، کمترین خطری نمی توانست متوجه رزم آرا باشد . بنابراین ، انگیزه های قتل رزم آرا را باید در جای دیگری جستجو کرد .
رزم آرا کی ، کجا و توسط چه کسی کشته شد ؟ سؤال پیش پا افتاده و موضوع کاملاً شناخته شده ایست که به یمن بلندگوهای تبلیغاتی رژیم جمهوری اسلامی ، کمتر کسیست که جواب آن را نداند ؛ " در ۱۶ اسفند ۱۳۲۹ ، در مسجد امام خمینی ، توسط شهید بزرگوار

اسلام ، حضرت اسنادخلیل طهماسبی ، از اعضا فداکار فدائیان اسلام " . اما سؤال اساسی اینست : واقعا چرا رزم آرا به قتل رسید ؟ برای رسیدن به پاسخ مشخصی لازمست بحای روی صحنه به پشت پرده توجه کنیم ، بحای برداختن به آدمکها بهتر است ببینیم که سرنخها از چه جا هائی کشیده میشد . در این رابطه ، قبل از هر چیز لازمست که دشمنان اجباری یا واقعی رزم آرا را ، در لحظه ترور بشناسیم و ببینیم چه افرادی تیر و هسار بخاطر چه منافعی از کشته شدن او واقعا " خوشحال" شدند . (۱) در مقاله حاضر ، می گوئیم در مورد این "جرا"ی اساسی ، جوابهائی ارائه دهیم .

در شماره قبیل ، به هنگام معرفی دوستان و طرف داران رزم آرا ، اشاره کردیم که امپریالیسم امریکا تحت چه محظوراتی در کنفرانس لندن ، با امپریالیسم انگلیس بر سر زمان مداری سپهبد رزم آرا به توافق رسید در همانجا ، چند نمونه از خشنودی محافل امریکائی در مورد روی کار آمدن یک " دولت مقتدر " در ایران ارائه دادیم .

کمی بعد از توافق دو دولت امپریالیستی امریکا و انگلیس ، در تاریخ ۲۹/۳/۱۵ (یعنی بیست و روز قبل از صدور فرمان نخست وزیری رزم آرا) ، دکتر گریدی بعنوان سفیر جدید امریکا در ایران منصوب شد . (۲) او بلافاصله پس از این انتصاب ، طی یک مباحثه مطبوعاتی با خبرنگاران روزنامه ها در آتن ، در مورد نخست وزیری که ۲۰ روز بعد میبایست در ایران روی کار بیاید چنین " پیشگوئی " کرد :

"... باید دولتی که مورد اطمینان باشد در آنجا روی کار بیاید . این دولت بعد از ورود من به ایران ، زمان مداری خواهد شد و از پشتیبانی امریکا برخوردار خواهد گردید . از ایران بعنوان پایگاه بیرون بر ضد مراکز حساس شوروی استفاده خواهد شد ... پس از حصول اطمینان از دولت ایران ، امریکا اسلحه و پول برای ایران خواهد فرستاد "

در همان ایام ، مخبر روزنامه نیویورک تایمز - صراحتاً نوشت :

"در تهران بر کسی پوشیده نیست که دکتر گریدی همان نظوری که در یونان وظیفه داشت مراقب اوضاع باشد ، این نقش را در تهران باید ادا می دهد "

از " پیشگوئی " دکتر گریدی که با اختلافی ناچیز درست درآمد (۳) که بگذریم ، باقی امیدهای کمپانی های نفتی و محافل امریکائی ، با زمان مداری رزم آرا نه تنها تحقق نیافت بلکه با گذشت زمان ، کم کم به یاس مبدل گردید .

رزم آرا ، بدلیل آنکه در شماره قبیل متذکر شدیم ، از همان آغاز ، سیاست دوری از امریکا و نزدیکی به شوروی را در پیش گرفت . وعده ها و بویژه امتیازات مشخصی که رزم آرا به شوروی داد (که در مقاله قبلی به آنها پرداخته ایم) ، فقط به مفهوم مخالفت آشکار با امریکا نبود بلکه حتی جنبه ستیزه جویی داشت . امپریالیسم امریکا ، کمپانی های نفتی و دکتر گریدی نمی توانستند در مقابل این ستیزه جویی بی اعتنا باشند ولی آنچه در واقع برایشان اهمیت سیاسی داشت پشت بازدن امپریالیسم انگلیس به موافقتنا مه لندن و از بین بردن تمام امیدهای امریکا (پس از توافق رزم آرا با شرکت نفت انگلیس در مورد

فرار داد ۵-۵۰ (و کمپانی های نفتی این کشور برای شرکت در غارت منابع نفتی ایران بود .

در اسفند ۲۹، سرو قابع در جهت منافع آمریکا چنان شتابی بخود گرفت که امپریالیسم آمریکایی میبایست ، در فرصت بسیار کمی که در پیش داشت ، به سرعت دست بکشد . عکس العمل فوری و قاطع آمریکا با اینکه از کمالهای از پیش آماده ای میگذشت مکلنسیسمهای ظریفی نیز داشت تا جائیکه حریف میدانست دقیقاً از کجا ضربه خورده است ، و دیگران هیچ وواج میماندند . درست است که افسانه " ترور رزم آرا به منظور استقرار حکومت اسلامی و اجرای احکام اسلام " و خزعبلات مشابه را ، هر آدمی که نیمچه شعوری داشته باشد با دگی میتوان ندکننا ریزندولی آید دشمنی دیرپا و کینه عمیق آیت الله کاشانی با رزم آرا به تنهایی نمیتواند برای توجیه این ترور کافی باشد ؟ اگر بظا هرچنین باشد ، در واقع چنین نیست . درست اینکه : دقیقاً چنین نیست .

قبل از برداختن به اینها به چند تاریخی که در زیر میآوریم ، دقیقاً توجه کنید : مدتی بعد از اینکه دکتر مصدق و چند تن از نمایندگان مجلس ، دولت رزم آرا را در مورد نفت (در ۲۱ مهر ۲۹) استیضاح کردند ، رزم آرا با سفیر انگلیس وارد مذاکره شد .

اول آذر - دکتر بقاشی بر اساس اطلاعاتی که از منابع آمریکائی بدستش میرسید ، در روزنامه " شاهسند " اعلام کرد که مکاتبات محرمانه رزم آرا با سفیر انگلیس را انتشار خواهد داد . رزم آرا بلافاصله دستور داد که شماره های اول آذر جمع آوری شود و روزنامه نیز توقیف گردید .

بیست و نهم آذر - کمیسیون نفت مجلس اعلام کرد : " قرار داد الحاقی با عد - گس کافی برای استیفای حقوق ایران نیست " .

پنجم دی - فروهر ، وزیر دارائی رزم آرا ، مودیانسه لایحه مذکور در فوق را از مجلس پس گرفت و اعلام داشت که : " دولت لایحه ای طبق قانون ۲۹ مهر ۱۳۲۶ بمنظور استیفای حقوق ایران تهیه : عاقباً " به مجلس تقدیم خواهد کرد " .

نهم دی (۳۰ اسفند ۱۹۵۰) - قرار داد کمپانی نفتی آمریکائی آرا مکو و عربستان سعودی بر اساس تصنیف عواید به امضاء رسید . چند روز بعد ، گریدی سفیر آمریکا به منظور سنگ اندازی در راه مذاکرات رزم آرا و شرکت نفت ، در تهران اعلام داشت : " برای من اهمیت دارد که اعلام کنم شرکت آمریکائی آرا مکو در عربستان سعودی ، ۵۰ درصد از درآمد خود را به ملک عبدالعزیز آل سعود میپردازد " .

بیست و یکم دی - بر اساس پیشنها دهجل تن از نمایندگان مجلس ، کمیسیون نفت ملزم گردید که وظایف دولت را ظرف دو ماه در مورد نفت تعیین کند . چهارم اسفند (۲۳ فوریه ۱۹۵۱) - بالاخره مذاکرات محرمانه و طولانی رزم آرا با شرکت نفت و سفیر انگلیس به نتیجه رسید . شهرد ، سفیر انگلیس ، طی نامه ای محرمانه ای در همین روز ، موافقت دولت خود با قرار داد ۵-۵۰ را اعلام داشت . (۴)

و از دهم اسفند در ملاقات رزم آرا ، شهرد و نورنگرفت (سفیر کل شرکت نفت انگلیس) در تهران ، مفاد نامه

مورخ چهارم اسفند موردنا شد و نا کید قرار گرفت . ویدنگونه آبا کی سر کمپانی های نفتی آمریکا ریخته شد . (۵)

نا نزدهم اسفند - رزم آرا بهنگام شرکت در مجلس ختم آیت الله فیض ، از روحانیون درجه اول کشور ، در مسجد شاه به قتل رسید .

۲
او حکیری مبارزات ضد امپریالیستی و دموکراتیک بوده ها ، محمدرضا شاه را واداشت که علی رغم وقوف به قلدری و جاه طلبی رزم آرا ، به نخست وزیری او رضایت دهد . درست بهمان دلیلی که شاه در بهمن ۲۴ ، برای قوام سلطنت و حل " غائله ای آذربایجان و کردستان " با وجود ترس از قوام السلطنه ، او را بجای دولت بی لیاقت حکیمی به نخست وزیری منصوب کرد ، در تیر ماه ۲۹ نیز برای مهار کردن " هرچو مورخ سراسر کشور " ، به نخست وزیری " مردمقتدر ایران " بجای مترسکی بنام علی منصور رضایت داد .

امریکا و شاه با دو " تحلیل " متفاوت ، در آغاز از حکومت رزم آرا حمایت کردند . یکی به موافقتنامه لندن و جنگ اندازی و شرکت در غارت منابع نفتی ایران چشم دوخته بود و دیگری با شامه ای قسوی مشاوران خود در ریافته بود که جنبش با چنان شتابی که به پیش میروند نمی تواند به زمانمداری مصدق و ملی شدن نفت ، محدود بماند . از همان روزهای اول حکومت رزم آرا ، آمریکا و شاه در ریافتهند که در " تحلیل " ها و در محاسبات خود دچار اشتباهات بزرگ شده اند . بالاخره چهارم و دوازدهم اسفند ۲۹ ، هرگونه امیدی را به یاس تبدیل کرد . بدتر از آن ، اطلاعات منابع جاسوسی آمریکا و وابستگان به دربار ، و تبادل اطلاعات از طریق شبکه های ارتباطی نشان میداد که : یکی باید از " حق " خود در منافع نفتی ایران چشم پوشی کند و دیگری از مقام شامخ سلطنت . و چند روز بعد ، مرد خدا ارواحنا فدا ، حضرت استاد خلیف الملطهماسی ، گویا برای استقرار حکومت و اجرای احکام اسلام ، بدستور آیت الله کاشانی ، با تلاشهای خستگی ناپذیر دکتر بقاشی ها (آنظر فتر ، در پشت دیوار ، با جنب و جوش در سفارت آمریکا) ، با تجویز تلویحی شاه به کشتن رزم آرا در ملاقات خود با نواب صفوی ، با پشتکار و فداکاری اسدالله علم ، رزم آرا را در مسجد شاه ترور کرد . و دانسته یا ندانسته (و بگمان ما بیشتر ندانسته) (۶) ، روزنه امیدی در مقابل امپریالیسم آمریکا گشود و سلطنت محمدرضا شاه را از سقوط نجات داد .

در شماره قبل ، دریک شمای کلی ، محمدرضا شاه را در آن زمان به احمد شاه ، و سپهبد رزم آرا را به سردار سپه تشبیه کرده ایم (به تفا و تهای غیر اساسی محمدرضا شاه - احمد شاه ، و سپهبد رزم آرا - سردار سپه البته بی توجه نیستیم) ، و در همانجا ، به هدف امپریالیسم انگلیس در حمایت از سردار سپه و سپهبد رزم آرا - اشاره کرده ایم (البته به تفا و تهای اساسی شرایط جامعه در ۱۲۹۹ و ۱۳۲۹ کلاً " توجه داریم) . از نظر دولت انگلیس ، محمدرضا شاه بی لیاقت تر از آن بود که بتواند با اوضاع توفانی آنروزها به مقابله برخیزد ، و سپهبد رزم آرا ، مردمقتدر ارتش درست در

مبارزه با امپریالیسم جدید و مبارزه با مآلده داری نیست

نقطه مقابل او قرار داشت. رضا خان مریخ، نسل از کودتا قول داد که سر برده امبرالسم انگلیس باشد ولی سیه در زمام آرا، از ایلیا پیر امتحان خود را داده بود و دور سردید، از بهترین و مطمئن ترین مهره های این امبرالسم شمار میرفت تا جاشیکه سعی ها او را "عضواً تلحیحنت سرویس" (۷) میدانند. بهر حال، محمدرضا شاه، سرنوشت پدر و کلمات قضا را آن انگلیسی معروف که "ما او را آوردیم و ما هم بردیم" را فراموش نکرده بود. و به این تفاوت نیز باید توجه داشت: رضا شاه، در اوج دیکتاتوری خود به آن سرنوشت دچار شده بود، در حالی که محمدرضا شاه بقول دکتر بقاشی "یک بره معصوم" ای بود. تا جاشیکه دکتر گریدی، سفیر جدید آمریکا، در ۲۹/۴/۸۰ بهنگام ورود خود به تهران (و سه روز قبل از تقدیم استوارنامه خود به شاه) برای آن "بره معصوم" چنین تکلیف کرد: "شاه باید تماشاچی باشد، او ابتدا نباید در سیاست داخلی دخالت کند. اگر ایران بخواهد از بحران نجات ورهائی یابد، باید نقش راهنمایی و ارشاد آمریکائی ها را بخوبی دریابد."

شاه به اجبار به نخست وزیری رزم آرا رضایت داده بود، و این اجبار، علاوه بر دلیلی که در ستور فوق ذکر کردیم، دو دلیل دیگر نیز داشت: اولاً "بین" "بند" (رزم آرا) و "بندر" (کتر مصدق) "بند" را انتخاب کرده (۸) و دلیل مهم تر اینکه: شاه در مقابل خواست و تصمیم دولت امپریالیستی انگلیس و آمریکا، جسرات کمترین ابراز مخالفتی نداشت. شاه از رزم آرا (چه در زمان ریاست ستاد و در چه در زمان نخست وزیری) نفرت داشت. ثریا در خاطرات خود، نمونه هایی از سی اعتنائی و حتی تحقیر شاه توسط رزم آرا را ارائه میدهد. بر این احساس نفرت، باید وحشت شاه از رزم آرا را اضافه کرد. ثریا در خاطرات خود می نویسد: "رفتار رزم آرا با سایر فرماندهان نظامی که اظهار بندگی و جاکری میکردند، بسیار فرق داشت. شاه از او وحشت داشت و در او و یک کودتای بالقوه راه میدید."

چند ماه بعد، این "خطربالقه" برای شاه ایران با شتاب میرفت به خطر بالفعل تبدیل شود و "این بره" محمدرضا شاه به هیچ وجه قابل تحمل نبود (۹). چرا که "رزم آرا نقشه تغییر رژیم به جمهوری را داشت و ریاست جمهوری خودش را مطرح کرده بود و به تصویب آریاب (انگلیستان) رسانده بود و وارد میدان شد و اصطلاحات را وعده داد" (۱۰). نویسنده کتاب "تاریخ انقلاب نفت ایران" (در ص ۱۲۷) می نویسد:

"رزم آرا توطئه مهمی بر ضد رژیم ایران طرح کرده که از مدتی پیش مقدماتش را فراهم ساخته بود."

و اضافه میکند:

"در اینکه این کودتا کاملاً به نفع شرکت نفت (انگلیس) تمام میشود، تردید نباشد داشت."

بعدها، برده از سناریوی کودتای بموقع مهار شده، بویژه در مطبوعات خارجی از جمله در مجله "بزرور" کنار زده شد: رزم آرا با اعلام حکومت نظامی، انحلال مجلسین، کشتن عده ای از نمایندگان اقلیت آیت الله کاشانی، بعضی از مدیران جراید مخالف دولت، اعلام حکومت جمهوری میکرد و اصطلاحات اساسی را وعده میداد و "تکخال سیاسی" (موافقتنامه ۵-۵)

را از استن بیرون می آورد. و گفتار پیر، بدینگونه "بره معصوم" و کمرک جوان را نکامی بلعید.

در باره عکس العمل سریع و قاطع ولی محتاطانه ای کمرک جوان، در صفحات قبل، اشاراتی کرده ایم و در صفحات بعد نیز در رابطه با اقدامات مهره های آمریکائی بیشتر سخن خواهیم گفت. ولی "بره معصوم"، آشفته و سراسیمه بود (ثریا در خاطرات خود تصویر روشنی از حالات روحی شاه در روزهای قبل از ترور رزم آرا بدست میدهد و از جمله میگوید: "... و شب و روز، کاری جز گوش دادن به رادیو، خواندن جراید، گرفتن رادیوهای خارجی نداشت."

شاه نیز علی رغم آشفتگی و اغتشاش فکری ترجیح داد نه راساً بلکه از طریق "غلام خانه زاد" دست بکار شود. بنا بر این کارگردانی نمایشنا مه "حل مشکل رزم آرا" از یک طرف به دکتر بقاشی و از طرف دیگر به اسدالله علم واگذار کردید. اگر روابط نزدیک دکتر بقاشی با دربار و سرسپردگی اش به آمریکارا در نظر بگیریم، بی بردن به راه همکاری و تفاهت هم دو کارگردان (یا دو کارچرخان) نمایشنا مه، کار مشکلی نخواهد بود. خلیل الله مقدم در کتاب "تاریخ مبارزه ضد امپریالیستی..." (جلد اول، ص ۱۲۹) سؤال میکند:

"چرا و چگونه رزم آرا کشته شد؟ از چه روی رزم آرا مستوجب مرگ شد و چه دستهای پنهانی در کار بوده و اینکه آیا غیر مستقیم از اطرافیان و نزدیکان فدائیان اسلام رابطه ای با دربار داشته اند و نقش اسدالله علم و... (۱۱) چیست؟ بماند" (۱۲)

نه "اطرافیان و نزدیکان فدائیان اسلام"، بطور غیر مستقیم" بلکه رهبر شماره ۱ و شماره ۲ آنها بطور مستقیم، نه فقط با علم بلکه همچنین با شاه رابطه داشته اند. ثریا در سالها پیش، زمانی که هنوز مسئله ای بنام جمهوری اسلامی و فدائیان اسلام وجود نداشت، در خاطرات خود بعنوان یک شاهد عینی بر این امر گواهی داده و مهمتر از آن مطلبی است که تیمسار شایان نقر، در آغاز حاکمیت جمهوری اسلامی بیان کرده است. او طی مصاحبه ای در مورد فدائیان اسلام در مقابل این سؤال خبرنگار (در رابطه با همان گواهی ثریا)، چنین جواب میدهد:

"موضوعی که برای مردم شنیدن آن تازگی دارد اظهارات نواب صفوی درباره رزم آرا میباشد. او در یکی از جلسات دادگاه گفت در زمان نخست وزیری رزم آرا، من و سید عبدالحسین واحدی تقاضای ملاقات با شاه را کردیم (۱۳) در این ملاقات به شاه از فساد موجود در مملکت شکایت کردیم و گفتیم او خود را مسلمان میدانند چرا جلوی فساد و هرزگیها را نمیگیرد. بعداً افزودیم قدمها نماند کردن مسیبن فساد است. شاه در جواب وجود فساد را قبول کرد اما تمام تقصیرها را متوجه رزم آرا کرد یعنی تلویحاً "با کشتن رزم آرا موافقت کرد."

موقعی که سخنان نواب به اینجا رسید، رئیس دادگاه هزنگ زد و دادگاه را تعطیل کرد. بعد از ۲۴ ساعت که دادگاه دوباره تشکیل شد من از نواب صفوی پرسیدم بعد از تعطیل دادگاه، به آنچه گذشت؟ نواب گفت: مرا به استیفاء سپهبد آزموده بردند. آزموده به من پر

کرد و گفت چرا اسم شاه را در دادگاه مطرح کردم. او گفت تو کوچکتر از آن هستی که شاه با تو ملاقات کند (۱۴)

اندالله اعلم. وزیر کار و جاسوس شاه در کابینه رزم آرا بود. ثریا در خاطرات خود از قول علم می نویسد که بطور علم از وزارت کشاورزی بوسیله تلفن با رئیس شهر باقی در مورد شرکت رزم آرا، در مجلس ختم آیت الله فیض در مسجد شاه، تماس می گیرد. وقتیکه رئیس شهر باقی اظهار بی اطلاعی میکند، او بلافاصله به نخست وزیر میرود و رزم آرا را با خود به مسجد شاه میبرد پس از گذشته شدن رزم آرا، با عجله خود را به دربستار میرساند و اولین کسی است که این خبر را به شاه میدهد. (۱۵) و بشاه میگوید: "کشتند و راحت شدیم". (۱۶)

ثریا در خاطرات خود می نویسد: "وقتی تنها شدیم، شاه به اسدالله خان گفت: علم با این تیر چندان نشان زده شد: کودتا و کودتای تروورد".



در این سلسله مقالات دلایل وانگیزه های دشمنی آیت الله کاشانی با انگلستان و مپرده های آن در ایران (از جمله رزم آرا) بدفعات سخن گفته ایم و لزومی ندارد که آن مطالب را در اینجا تکرار کنیم. شاید هیچیک از سرسپردگان امپریالیسم انگلیس با اندازه رزم آرا، آیت الله کاشانی را مورد اذیت و آزار قرار نداده باشد. رزم آرا که مدت ۶ سال رئیس ستاد ارتش بود، در تمام زندانها و تبعیدهای کاشانی بطور مستقیم و غیر مستقیم دخالت داشت. بویژه، هما نظوریکه در مقالات قبلی گفته ایم، دستگیری توام با فحش و کتک زدن آیت الله کاشانی (که منجر به شکستن یک دندان او شد) در همان شب واقعه ۱۵ بهمن ۲۷، مستقیماً بدستور رزم آرا توسط ما موران ارتشی صورت گرفت. هوای بسیار سرد و نداشتن لباس گرم (ما مورین رزم آرا فرصت برداشتن لباس را نداشتند) داده بودند) به اضافه بد تارپها و توهین های محافظین او بحدی شدید، که بطوریکه خود کاشانی بعدها تعریف کرد، سردی بود در بین راه تهران - کرمانشاه تلف شود. وقتیکه در اردیبهشت ۲۹، بدنبال انتخاب آیت الله کاشانی به نمایندگی مجلس و تلگرام علی منصور مبنی بر اعلام "مراتب عظمت و ملاحظت اعلیحضرت همایون شاهنشاهی"، بیخه ایران بازگشت، رزم آرا باز دست از سرش برنداشت. آیت الله کاشانی پس از قتل رزم آرا، در مصاحبه با خبرنگار دیلی کسپرس فاش کرد که رزم آرا توسط عده ای از افسران موردا اعتماد خود در صددنا بودی او برآمده بود. (۱۷)

بنا بر این کینه ای که آیت الله کاشانی از رزم آرا به دل داشت جز با کشته شدن او تسکین نمی یافت. وبسی علت نیست که موجود مرموز و خودداری مانند کاشانی، پس از انجام این ترور، نتوانسته باشد در مصاحبه ها و اعلامیه های خود، خوشحالی زاید الوصف خود را از این ترور مخفی کند عکسهای که از آیت الله کاشانی و خلیل طهماسبی (پس از رهائی فردا خیرالذکر از زندان) در دست است، (۱۸) گویا ترا زده ها سند میتوانند مراتب سیاس آیت الله از آن "قهرمان" را به نمایش بگذارند.

پس از ترور رزم آرا، وقتی که خبرنگار دیلی کسپرس از آیت الله کاشانی نظرش را در مورد این ترور و قاتل رزم آرا پرسید، "آیت الله با تبسم جواب داد: رزم آرا خائن و قاتل او مبارکی بود و قاتلش قهرمان بود (۱۹)



در شماره های قبل گفته ایم که جبهه ملی در ۲۸/۸/۱ تشکیل یافت. از اقلیتی خوشنام و غیر وابسته که بگذریم، اکثریت هیات موسسین جبهه ملی را عناصر فرصت طلب یا وابسته به امپریالیسم آمریکا، تشکیل میداد. در کتاب "گذشته چراغ آینده است" تعداد هیات موسسین جبهه ملی، نوزده نفر ذکر میشود. در حالی که بقول اکثر منابع (از جمله بنا به گفته شخص دکترو مصدق) (۲۰) تعداد آنها بیست نفر بوده است. بهر حال در کتاب "گذشته چراغ... (ص ۴۹۱) تعداد ۱۹ نفر را ب شرح زیر ذکر میکنند:

- ۱- دکتر محمد مصدق
- ۲- شمس الدین امیر علاءشاهی
- ۳- یوسف مشار
- ۴- دکتر شایگان
- ۵- محمود نریمان
- ۶- دکتر سنحایی
- ۷- دکتر کاویانی
- ۸- دکتر مظفر بقایی
- ۹- حسین مکی
- ۱۰- عبدالقادر آزاد
- ۱۱- عباس خلیلی
- ۱۲- حاشری زاده
- ۱۳- عمیدی نوری
- ۱۴- دکتر حسین فاطمی
- ۱۵- جلالی نائینی
- ۱۶- احمد ملکی
- ۱۷- ارسلان خلعتبری
- ۱۸- مهندس زیرک زاده
- ۱۹- آیت الله غروی

از سه چهار نفری که در تمام دوران مصدق و بعد از آن به مصدق وفا دار ماندند و از چند عنصر بیگانه کم خاصیت یابی خاصیت (بویژه بعد از کودتا) کسه بگذریم، اکثریت هیات موسسین جبهه ملی را عناصری تشکیل میدادند که یا در اوج جنبش به آن خیانت کردند و بعد از سی تیریه مخالفین سر سخت دکترو مصدق مدبل شدند و یا با ندا امریکائی اختلاف کردند (۲۱) و یا پس از ۲۸ مرداد، بلافاصله یا پس از مدتی، به خدمت رژیم کودتائی درآمدند. تعدادی از این عناصر خائن مانند عمیدی نوری به معاونت سر لشکرزاهدی و یا نظیر حاشری زاده و ارسلان خلعتبری به نمایندگی مجلس هجدهم رسیدند.

در خارج از هیات موسسین جبهه ملی با یداز مزدوران امپریالیسم آمریکا و از "همر زمان" دکتربقایی یاد کرد که در آغاز از میان جبهه ملی بوده اند. از معروفترین اینها میتوان از روحانی رشوه خوار، شمس قنات آبادی و وزیر سرگردنه، میراشرافی، مدیر روزنامه آتش را نام برد. که هر دو پس از ۲۸ مرداد به مجلس کودتا (دوره هجدهم) راه یافتند.

با ندا امریکائی جبهه ملی (و نیز آیت الله کاشانی) پس از ۳۰ تیر ۳۱، وقتیکه مطمئن شدند آخرین امید امپریالیسم انگلیس یعنی قوام المطنه ناکام ماند و پشت انگلستان بزمین سائیده شد، دیگر به مصدق نیازی نداشتند و سرختانه با او و با جنبش توده ها به مخالفت پرداختند. این مخالفت خائنانه را تا علمداری کودتای ۲۸ مرداد، بیکران ادامه دادند. ولی سه سال قبل از آن یعنی در زمان حکومت رزم آرا بطوریکه دیده ایم، وضع کاملاً برعکس بود. وقتی که به صورت جلسات مجلس شانزدهم (مربوط به ۸ ماه ونیم زمامداری رزم آرا) نگاه میکنیم که با نند

امریکائی جبهه ملی در مجلس (علی الخصوص دکتربقائشائی)، در شکل (نه در محتوی)، بسیار تندتر و شدیدتر از جناح غیر وابسته‌ی جبهه ملی به رزم آرا حمل شده میکردند و غالباً "بارکیک ترین دشنام‌ها، تا حد "برووکا تورهای" حرفه‌ای سقوط میکردند.

احمدملکی، یکی از موسسین اولیه جبهه ملی (ومدیر روزنامه ستاره)، بعد از کودتای کتبی نوشت بمنظور بدنام کردن دگترمصدق و نهضت نفت بنام "تاریخچه جبهه ملی" که آنرا به شاه و سرلشکرهاهدی تقدیم کرد. او در این کتاب به تفصیل تعریف میکند که عده‌ای از موسسین جبهه ملی از جمله دکتربقائشائی، حاشری زاده، مکی و خود او با "دیشر" وابسته مطبوسو-عائسی، "دکترگرتری"، وابسته فرهنگی (که فارسانی رابخوبی تکلم میکرد) و "ویلز"، مستشار سفارت آمریکا، جلسات هفتگی داشتند و این جلسات غالباً در خانه محلل میراشرافی، در باغ صبا، تشکیل می یافت. در یکی از همین جلسات بود که دکتربقائشائی از مقامات یا جاسوسان سفارت آمریکا خواست که برای مبارزه با کمونیسم، با کمکهای مادی، او را در تشکیل حزب و روزنامه‌های بعنوان ارگان آن، باری دهند. تشکیل حزب و انتشار روزنامه (که بعداً "شاهد" بنام گرفت) و بویژه هزینه‌های کمرشکن استخدام باند‌های چماق بدستان و چاقوگشان حزب "زحمتکشان ۱۱"، البته بدون یاری عموسام و توسل به کیسه برفتوت او، امکان پذیر نبود.

اینها مربوط به قبل از روی کار آمدن رزم آراست. در زمان حکومت رزم آرا، بطوریکه گفته‌ایم، آیت الله کاشانی‌ها، دکتربقائشائی‌ها، حاشریزاده‌ها، عمیدی‌نوری‌ها، شمس قنات آبادی‌ها و میراشرافی‌ها زسرخ‌ترین دشمنان رزم آرا بودند. از طریق "ویلز"ها، "دیشر"ها، "دکترگرتری"ها "چارلسز-بوماس"ها (از دلان معروف نفتی) و غیره، خبرهای دست اول، بطور مستقیم یا غیر مستقیم، در اختیار آن گذاشته میشد. قبلاً گفتیم وقتی که مذاکرات رزم آرا با شرکت نفت، تازه آغاز شده بود، اسناد آن با سرعتی باور نکردنی بدست دکتربقائشائی رسید و در روزنامه شاهد (مورخ ۱۰ آذر ۲۹) اعلام کرد که مکاتبات محرمانه رزم آرا با شیرد (سفیر انگلیس) را انتشار خواهد داد، در اینحال هیچ جای تعجب ندارد که اسناد دودمارک موافقتنامه ۵۰-۵۰ در چهارم اسفند و مذاکرات نهائی رزم آرا، شیرد و نورنگرافت در دوازده اسفند، از طریق منابع جاسوسی امریکا با سرعت یاد، بدست دکتربقائشائی‌ها (و نیز آیت الله کاشانی‌ها) رسیده باشد.

از روابط بسیار نزدیک دکتربقائشائی و آیت الله کاشانی و از همکاری تنگاتنگ آنها بعد از ۳۰ تیر تا کودتای ۲۸ مرداد که بگذریم، دکتربقائشائی از طریق شمس قنات آبادی (سایه‌ی آیت الله کاشانی) و آقای مصطفی کاشانی (پسر آیت الله) (۲۲)، او را در جنگ خود داشت. در شماره‌های پیشین از قول منابع مذهبی گفته‌ایم که پس از بازگشت آیت الله کاشانی از تبعید لبنان در ۲۹/۲/۳۰، پیام او برای تشکر از جمعیتی که در مقابل خانه‌اش اجتماع کرده بودند توسط دکتربقائشائی خوانده شد و باز از قول منابع مذهبی نقل کرده‌ایم که سفارت امریکا به شاه فشار آورده بود که به تبعید آیت الله پاپیان دهد و او را به کشور دعوت کنند.

در تمام نوشته‌های مربوط به ترور رزم آرا، در

این مورد تردیدی وجود ندارد که جلسه سری برای تصمیم گیری در ترور رزم آرا، آیت الله کاشانی، نواب صفوی حضور داشته‌اند، و در غالب آن نوشته‌ها، نام دکتربقائشائی نیز دیده میشود. نواب صفوی نیز در جلسات دادگاه نظامی (بقول تیمار شایانفر وکیل مدافع او) به حضور دکتربقائشائی در آن جلسه صحت گذاشته است. اضافه کنیم که خلیل طهماسبی قاتل رزم آرا، مدت یکماه شبها در چایخانه روزنامه "شاهد" (نه "باختر امروز"، برخلاف آنچه محمدمهدی عبدخدائی مودیانادعا میکند) (۲۳) میخوابید و وظیفه محافظت از چایخانه آنرا بر عهده داشت؛ نکته آخر اینکه، خلیل طهماسبی علاوه بر اینکه مرید وفادار (بمراتب بیشتر از نواب صفوی) مورد اعتماد آیت الله کاشانی بشمار میرفت، محافظ شخصی دکتربقائشائی نیز بود. (۲۴)

توضیحات

ادامه دارد

(۱) در این مقاله لزومی نمی بینیم که به الکی خوشهای آنروزی و امروز مستقیماً توجه کنیم زیرا گناه حواسهای ارائه شده در مورد این "چرا"، گویا ترین پاسخ به خروارها لاطالات متداول در جمهوری اسلامی بشمار میرود.

(۲) اسناد دودمارک مندرج در کتابهای اشاره شده در زیر نویس (۳) رهائی ۶۹، در این بخش از مقاله نیز مورد استفاده ما قرار گرفته است که بدلیل اشاره شده در همانجا، جز در موارد ضروری، از ارجاع به آنها خودداری می کنیم. بدیهی است در خصوص منابع دیگر مورد استفاده در این مقاله، در متن یا در توضیحات به آنها اشاره خواهیم کرد.

(۳) رزم آرا در ۲۹/۴/۵ نخست وزیر شده و گردید در ۲۹/۴/۸ وارد تهران گردید.

(۴) متن این نامه برای اولین بار در کتاب "آبادی" نوشته نورمان کمپ، خبرنگار تایمز و نیوز کرا نیکل در سال ۱۹۵۳ انتشار یافت، ترجمه فارسی آن در کتاب "پنجده سال نفت" بقلم مصطفی فاتح، صفحات ۴۰۷-۴۰۵ بجا رسیده است.

(۵) همین جا اضافه کنیم (و توضیح را بعداً "میدهم") کودتائی که چند روز بعد میبایست توسط رزم آرا انجام شود، به نفع شرکت نفت انگلیس و کاملاً برضد کمیائشائی‌های نفتی امریکا بود.

(۶) البته ما به امپریالیسم امریکا، محمدرضا شاه، دکتربقائشائی، آیت الله کاشانی، اسدالله علم و حتی به نواب صفوی نوهین نمی کنیم که ندانسته وارد میدان شدند؛ بیژن جزئی در کتاب "تاریخ سیاله" (دفتر اول، ص ۹۱) می نویسد: "نواب شخصاً مردی صادق و پرهیزکار نبود". به این گفته جزئی باید اضافه کنیم که نواب صفوی به تمام معنای شارلاتان بود و از این نظر، از سردمداران رژیم جمهوری اسلامی از خائنه‌های خلیفائی‌ها، رفسنجانی‌ها، موسوی اردبیلی‌ها، بهشتی‌ها، و هر چه بروید با لایو کمقدار بیائید پائین، چیزی کم نداشت. اما خلیل طهماسبی، لااقل در سالهای ۳۰-۲۹، یک حزب الهی صادق ولی نا آگاه بود. گمان میکنم که پس از رهائی از زندان در مصاحبه خود با مجله تهران مصور (مورخ ۳۰ یا ۳۱) راست میگفت که "در هیچ دسته و جمعیتی عضو نیستم و" با همه مسلمانان فداکار و وطن دوست همکاری "میکند، و ما ننند بسیاری از جوانان و نوجوانان صادق و نا آگاه امروزی، خیال میکرد که "دبراه دین و ملت"

مسلمان ایران فداکاری " میکند. همانطوریکه محمد مهدی عبدخدائی، ضارب دکتر حسین فاطمی، در ۱۳۳۰ یک نوجوان صادق و ناآگاه بود، بقول خودش: "در آن موقع من خیلی جوان بودم و پانزده ساله بودم و هنوز موئی در صورتم انباشته نبود" (مجله پیام انقلاب، ارگان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، شماره ۲۲ مورخ ۲۹ در ۵۹).

در جای دیگر، در همان مجله همان شماره میگوید: "من به ملاقات شهید نواب صفوی در زندان رفتم... (ا و ا) (مراخواست و پیشانی مرا بوسید و گفت: "بیتوما موریتی داده خواهد شد که انجام بدهی." من اطلاعی نداشتم." "مرد شماره یک" در زندان است و "شهید سید عبدالحسین واحدی، مرد شماره ۲۴ فدائیان اسلام" او را برای انجام ما موریت فرامیخواهد:

"یک روز زمستان که هوا محم سرد بود آقای شالچی نامی که از متحصنین بود دنبال من آمد (احتمالاً کنون در خیابان لاله زار مغنازه عینک فروشی دارد) و شهید واحدی در منزل پدر آنها که در میدان اعدام بود مخفی بود. او مرا به نزد شهید واحدی برد. در منزل پدر آقای شالچی، شهید واحدی بود. وقتی مراد دید پیشانی مرا بوسید. به من گفت: آیا آماده هستی بجانب شهادت قدم برداری؟ گفتم: بلی. گفت: می بینی که حکومت مصدق بحرم اسلام تجاوز کرده و می بینی که احکام اسلام اجرا نمیشود... و هر روز فحشا و منکرات کسرتش بیشتر پیدا میکنند... می بینی بحرم نواب صفوی که فقط میگوید باید احکام اسلام اجرا شود، چگونه تجاوز میکنند. گفتم: بلی، گفت: باید بهیتر شهادت بروی، باید بمیری، اگر آماده مرگی بیا و بمیدان برو (همانجا).

بدینگونه، از یک نوجوان ناآگاه ولی صادق، یک جنایتکار ساخته میشود که (در آن سطح) بی آنکه بداند، در خدمت امپریالیسم انگلیس، راه عمل میکنند (نواب صفوی وعده ای از بارانسی، از همان روزهای اول حکومت مصدق از آیت الله کاشانی کنار میگیرند و به مزدور امپریالیسم انگلیس و دربار با بقول روزنامه "داد" - مورخ ۳۰/۲/۳۰ - "به آیت الله بهیسهائی متمایل" میشوند). و امروز، سی سال پس از آن ایام، همان نوجوان پانزده ساله، دیگر نه هادق است و نه ناآگاه. مرد ۴۵ ساله ایست و میدان آنچه میکند. "مورخ" یکی از "تئوریسین" های فدائیان اسلام (بخش غالب و بانفوذ آن یعنی "فاداران به شهید نواب صفوی") و پاسداران سرمایه است. در دروغ باقی، بنت هم اندازی، واروند نویسی، دغلکاری و شارلاتانیسم از رهبران و نویسندگان و گویندگان جمهوری اسلامی هیچ دست کم ندارد. امروز او (به همراه دیگران) همان وظیفه ای را بر عهده دارد که سی سال قبل، عبدالحسین واحدی و نواب صفوی در مورد خود و انجام میدادند: احساسات مذهبی نوجوانان و جوانان صادق و ناآگاه را (که اکثراً "از طبقه محروم جامعه اند) به بازی گرفتن، از این عناصر، موجودات مسخ شده کلاسه ساختن و آنها را علیه منافع طبقاتی خود

و همزمان محروم شان بسج کردن، از انسانیت و عدالت اجتماعی، مفاهیم مسموم کننده ای بدست دادن. از صداقت و ناآگاهی نوده های فداکار به پلیدترین، ناچوار مردانه ترین و دلخراش ترین شکلی سو، استفاده کردن و بالاخره، مبارزات زحمت کشان علیه نظام پوسیده و عفن سرمایه داری را به انحراف کشاندن و به کوره راه های ناگجایا بسوق دادن و با ماسک جدید سرمایه، جامعه ای طبقاتی و استثمار انسان از انسان را تداوم بخشیدن و حقانیت آنرا به کمک آیات آسمانی و روایات زمینی توجیه کردن...

(۷) "تاریخ مبارزات ضدامپریالیستی مردم ایران به رهبری دکتر محمد مصدق"، جلد اول، "نفت چرا و چگونه ملی شد؟"، احمدخلیل الله مقدم، ص ۸ (۸) "شریاد خاطرات خود در باره آن ایام جنسی می نویسد:

"من میدیدم که شاه شب و روز از وجود رزم آرا ناراحت است. از طرفی درباره دکتر مصدق نیز حرفهای عجب می گفت. مثلاً به من گفت این دکتر مصدق که بعنوان ملی کردن نفت مملکت را دچار هرجا کرده و مردم را شورانده و خودش را نفراول مملکت نموده خیال دارد رئیس جمهور شود. اگر ایران جمهوری بشود دیگر برای ما حاشی نیست و باید در گوشه ای از دنیا برویم یک مزرعه ایجاد کنیم" (مجله امدا ایران، ۴ تیر ۱۳۵۸ - نقل قولهایی که در این مقاله از خاطرات شریا خواهد آمد، از همین شماره "امید ایران" است).

- (۹) "تاریخ مبارزات ضدامپریالیستی مردم ایران... جلد اول، ص ۱۷۸ و ۱۲۹
- (۱۰) روزنامه "مردم ایران"، شماره ۱۷ مورخ ۲۱/۱/۱
- (۱۱) نقطه ها از اصل کتاب است.
- (۱۲) چرا بماند؟ بماند برای کی؟
- (۱۳) البته دست دکتر بقاشی و علم و احتمالاً آیت الله کاشانی را در سوق دادن مهره ها بجلونیا بدنا دیده گرفت.
- (۱۴) مجله "رگبار امروز"، شماره ۴ مورخ ۵۸/۲/۲۱ - "مصاحبه با تیمار دکتر شایانفر، وکیل مدافع نواب صفوی در دادگاه نظامی".
- (۱۵) در این زمینه همچنین مراجعه کنید به کتاب "گذشته چراغ راه آینده است"، ص ۵۱۱
- (۱۶) "تاریخ مبارزات ضدامپریالیستی... جلد اول، ص ۱۲۹. در کتاب "گذشته چراغ راه آینده است" می آید که سیدضیاء الدین طباطبائی در آن لحظه در حضور شاه بود (حضور سیدضیاء الدین در دربار در لحظه ترور رزم آرا، نکته بی معنایی است. قبلاً در این سلسله مقالات گفته ایم و لازمست یادآوری کنیم در روز ترور رزم آرا و نیز در هفتم اردیبهشت ۳۰، روز پیشنه ساد نخست وزیر دکتر مصدق از طرف مجلس، سیدضیاء الدین در دربار منتظر بود. و میدانیم که پس از ترور رزم آرا سیدضیاء الدین یکی از کاندیداهای نخست وزیر بود و با زدن مقالات قبلی، از قول منابع مذهبی، اشاره کرده بودیم که آیت الله کاشانی از نخست وزیر سیدضیاء الدین طباطبائی، همکار رضاخان در کودتای ۱۲۹۹، حمایت میکرد، و عبارت

برقرار باد اتحاد زحمتکشان ایران و عراق علیه جنگ و تجاوز

فدائیان اسلام

"کشتند و راحت شدیم" را از زبان علم شنیدو" این مطلب را سیدضیاء به کرات در مجالس مختلف اظهار داشت (ص ۵۱۱).

(۱۷) "روحانیت و نهضت ملی شدن صنعت نفت"، "بکوه شش گروهی از هواداران انقلاب اسلامی در اروپا" نشر روح، قم، ص ۶۵.

(۱۸) "مراجعه کنید به دو عکس جالب منتشره در مقالات "اسرار چهار تروورسیاسی" (هژیر، زنگنه، احمد دهقان و رزم آرا) در شماره های مورخ ۵/۱۲/۵۸ و ۵/۱۹/۵۸ مجله جوان.

(۱۹) "ایران"، "کوه آتشفشان"، حسین هیکل، انتشارات "عادیات"، قم، صندوق پستی ۲۰۹، ۱۳۵۸، ص ۹۵.

(۲۰) "مراجعه کنید به" تقریرات دکتر مصدق در زندان " تا دداشت شده توسط جلیل بزرگمهر، تنظیم شده بکوشش ایرج افشار"، سازمان کتاب ۱۳۵۹، ص ۱۱۷.

(۲۱) "حائری زاده با افرادی که مشهور به مسزوری سفارت آمریکا میباشند ((اشاره به دکتر بقا نشی)) و از همان قماش وکلای دوره دیکتاتوری و فرمایشی هستند فراکسیون تشکیل میدهد و شمس قنات آبادی با میرا شرافیه ها و دفاع از دربار، افتخار میکند... (روزنامه "مردم ایران" مورخ ۲۴ اسفند ۳۱).

(۲۲) آقا مصطفی، پس از کودتای ۲۸ مرداد، بخاطر کار چاق کنی و با دوشی خود در روزهای قبل از کودتا و در جریان آن، و به پاس خدمت پدر، در دوره هجدهم به نما بندگی مجلسی رسید. و همچنین به دریافت یک قطعه نشان "تاج" از "بدرتاجدار" نائل گردید (برای خبر و عکس آن، در حالیکه آقا مصطفی نشان "تاج" را به سینه دارد، مراجعه کنید به روزنامه آتش مورخ ۲۴ شهریور ۳۲).

(۲۳) ویژه نامه " سالگشت شهدا نواب صفوی رهبر گروه فدائیان اسلام"، کیهان ۲۷ دیماه ۵۹.

(۲۴) "گذشته چراغ راه آینده است"، ص ۵۱۱.

شهادت پنج تن از هواداران مجاهدین خلق...

شهادت پنج تن از هواداران سازمان مجاهدین خلق توسط جماعتداران جمهوری اسلامی در شهرهای بندرعباس، قزوین، قائم شهر و رامسر، گوشه ای از تازه ترین نمونه های جنایات رژیم سرمایه داری حاکم است. رژیمی که از اولین روزهای حیات ننکینش و برای اعمال سلطه ی شوم خود، ماهیتا راهی جز سرکوب و حشیانه ی کارگران، زحمتکشان، خلقهای تحت ستم، زنان، دانشجویان، دانش آموزان، انقلابیون کمونیست و دیگر نیروهای مترقی پیش روی ندارد. راهی که همانا جز راه آریامهر و نظام سرمایه داری نیست.

کشتار مجاهدین: صنم قریشی، اصغراخوان قدس، اصغر فلاحي قادیکالی، خیرالله اقبالسی نژاد و تیمور طالش شریفی توسط ایادی سرمایه اولین جنایت آنها نیست و آخرین آنها نیز نخواهد بود، بلکه تنها گوشه ای است از تلاشهای عبث حاکمیتی که سرنوشتی همچون سرنوشت محتوم آریامهر و نظام سرمایه داری در پیش دارد.

یادشان گرامی باد

سرکوب کارگران...

در کمیته به هنگام بازگشت به سر کار، سینه شیوه ی ساواک، از او تعهد خواسته میشود... در بسیاری از کارخانه ها، اوضاع کم و بیش بدین منوال است، و هر جا کارگران قدمتی عقب نشسته اند، سرمایه داران و دولت آنها چندین قدم به جلو بزداشته اند. تشکلهای واقعی کارگری را سرکوب کرده، و انجمنهای جاسوسی خود را ایجاد نموده اند تا بتوانند به تعقیب کارگران آگاه و مبارز بپردازند و کارخانه ها را یکبار دیگر، دقیقاً چون زمان شاه به جولانگاه خود مبدل سازند.

فهرست حمله به کارخانه ها، کشتار روزندانی کردن کارگران توسط پاسداران سرمایه، سباهای بی انتهاست که تا سرنوشتی کامل سرمایه داری و تسخیر کامل قدرت توسط طبقه ی کارگر ادامه خواهد داشت.

اکنون باید وسیعترین مبارزات را برای آزادی کارگران زندانی و بازگرداندن کارگران اخراجی و زندانی بسر کار دامن بزنیم. این نیز با جهت دادن اعتراضات و تبلیغ وسیع حول خواستهای فوق در ایران ناسیونال، جنرال استیل، کفش ملی و غیره، و تلاش در طرح مساله در سایر کارخانه ها و جلب حمایت سایر کارگران زندانی رژیم سرمایه داری میسر است.

تصحیح و پیوزش...

تذکر برخی از رفقا در مورد تظاهرات صوفی سازمان که بمناسبت ۲۲ بهمن برگزار شد و در رهائی از آن بنام تظاهرات "هواداران سازمان" یاد شده است درست میباشد. لذا به این وسیله این اشتباه را تصحیح کرده و از این بابت از خوانندگان پیوزش می طلبیم.

پیش بسوی تدارک انقلاب سوسیالیستی

درحاشیه...

محاكمه‌ی امیرانظام هم مانند محاکمه‌ی سعادت‌سیاحات و کتائب انتخاب شد. به تعویق افتادن این محاکمه احتمالاً میتواند برای مهیا کردن همسایه‌های سردوشدت بخشیدن به آن با محاکمه‌ی امیرانظام باشد. تعطیل میزان و زمزمه‌ی فراخوانده شدن بسی صدربرای بازبرسی پیرامون قضایای دانشگاه، این فرض را تقویت میکند.

سوم: رای صادره اهمیت فرا تراز کشمکش حزب جمهوری اسلامی و نهضت آزادی دارد. روزنامه‌ی کیهان در یادداشتی بر محاکمه‌ی امیرانظام (۹ فروردین ۶۰) هشدار داد که ما داا اورا شریه‌کنند زیرا در آن حالت باید پاسخ آن هائی را داد که "فریاد برداشته اند جاسوسان شرفی محاکمه میشوند و جاسوسان غربی آزاد". از نظر افکار عمومی، اگر اتهام توطئه برای انحلال مجلس خبرگان و نوعی محاربه با ایدئولوژی اسلام و قرآن با عضویت در سازمان مهادین برابر شود و اگر مسئولیت امیرانظام بعنوان عضو رسمی دولت نادیده گرفته شود، تازه او همان ده سالی را که به سعادت‌سیاح داده شده طلسم راست. اگر محکومیتی کوتاه تر نصیب امیرانظام شود، حرف آیت الله طالقانی بر دیوارها نوشته خواهد شد که "در این مملکت همیشه جاسوس روس می‌گیرند، بکارندیدیم جاسوس آمریکا بگیرند. اگر برای محکومیت‌های سنگین به میان بیاید امیرانظام در به میان کشیدن پای دیگران تا کجا میتواند پیش برود؟ او حکم نخست وزیر بازرگان را مکرر در دادگاه میخواند و در برابر اتهام تماس با آمریکا‌ئی‌ها از خود سلب مسئولیت میکند. در جای دیگر، با ذکر نام و نشان، تماسها و مذاکرات مکرر با مقامات آمریکا شایده یا جناح دیگری می‌ورد. بکقدم آن سوتر، امام امت ایستاده است. از میان آنچه علیه امیرانظام ارائه شده، هیچ کاری نیست که بی دخالت و نظارت دیگران شده باشد و آیت الله خمینی بر همه چیز آگاه بوده است.



وکلای معممی که بخواهند در جریان محاکمه‌ی امیرانظام، "دفاع از حقیقت جوئی و آزادی زندانی سیاسی" را به جای دفاع از شخص او بگذارند خیلی زود متوجه میشوند که نه آنها امیل زولا هستند، نه امیرانظام، در بغوس و نه دادگاه عدل اسلامی دادگستری فرانسه است. تنها راه حقیقت جویانه، به محاکمه کشیدن کل رژیم است که برادران ایمانی معرکه گردان آن، در شب قیام بهمن در خانه‌های یکدیگر با جاسوسان اجنبی مذاکره میکنند و اندکی بعد میکوشند با صدای شکستن کاسه کوزه‌ها، اعتراض‌های اصلی را محو کنند. در چنین مبارزه‌ی مرگباری، هر وکیل مدافعی باید خطر یک خودکشی سیاسی را بپذیرد یا باشد.

سرکوب کارگران ادامه دارد

از اوایل اسفند ۵۹، کارگران در تعدادی از کارخانه‌ها، تحت سخت‌ترین شرایط اقتصادی، برای کسب ابتدایی ترین حقوق خود دست به اعتصابات گسترده زدند و در مواردی کل رژیم حاکم را به تکاپو واداشتند. حاکمان جمهوری اسلامی که از همه گیر شدن اعتراضات بشدت وحشت داشتند، برای جلوگیری از گسترش مبارزه و پیوند مبارزات گوناگون با یکدیگر دست به اقدامات مختلف زدند و از همان ابتدا ما هیئت ارتجاعی و تماماً ضد انقلابی خود را بنمایش گذاشتند. در ابتدا، اعتصاب شرکت واحد توسط پاسداران سرمایه و باندهای شبه نظامی - فاشیستی حزب الله مورد تهاجم جنایتکارانه قرار گرفت. در این هجوم ارتجاعی تعدادی از کارگران آگاه و حق طلب شرکت واحد دستگیر شدند که هنوز هم در زندانهای جمهوری اسلامی بسر میبرند.

کارگران کارخانه‌ی کفش ملی، که بخاطر بیرون کشیدن حقوق خود از حلقوم سرمایه‌داری دست به اعتصاب زده بودند، در سومین روز تخم خود مورد حمله‌ی ششول بندان رژیم واقع شدند. در این حمله جنگی ما بانه تعدادی از کارگران دستگیر و به زندان منتقل شدند. در این بین رژیم به بهانه‌ی اذغام کارخانه‌های مختلف کفش ملی در یکدیگر، قصد اخراج ۵۰۰ الی ۶۰۰ نفر را دارد، و باین منظور روزانه ۲ الی ۵ نفر را از کار برکنار می‌سازد.

کارگران مبارز ایران ناسیونال نیز با اعتصاب چندین هزار نفری خود پشت رژیم را به لرزه در آوردند. پاسداران ارتجاع در حمله به این کارخانه ۱۱ نفر از کارگران را دستگیر کرده و زندانی نمودند.

کارگران جنرال استیل بخاطر آزادی ۵ تن از یاران خود دست به اعتصاب زدند.

در کارخانه‌ی ارج در پی مبارزات چند ماهی کارگران برای تشکیل شورای واقعی خود، عوامل حزب جمهوری اسلامی، به کمک پاسداران و رای سازی شورا را به تسخیر خود درآوردند و سپس با تشکیل انجمن جاسوسان اسلامی به تعقیب و شکار کارگران مبارز پرداختند.

کارگر مبارزی به "جرم" رابطه با گروهی سیاسی و تشکیل خانه‌ی تیمی در پارک لاله دستگیر شده است و اکنون در اسارت بسر میبرد. کارگر دیگری به جرم اخلاص در نظم تولید و رابطه با گروهی سیاسی اخراج شده است و اکنون در راهروهای وزارت (استشمار) کارگردان است. کارگر دیگری به جرم ضد انقلاب دستگیر میشود و پس از ۲۴ ساعت پذیرایی

بقیه در صفحه ۱۹

پیام روز کارگر: اتحاد، اتحاد علیه سرمایه‌دار

به آنجا رفت ، اندکی پایین ترمی رسم . بدنیا ل اسغال دوم سفارت آمریکا و پیداشدن اسنادی درباره ی امیرانتظام ، اوبه تهران فراخوانده شد و در ۲۷ آذرماه ۵۸ به زندان افتاد .

بدنیا ل این بازداشت ، نهضت آزادی ایران در اردیبهشت ماه ۵۸ با انتشار اطلاعیه ای بهمین مناسبت ، عضویت امیرانتظام در نهضت آزادی را محدودیه چندماهه ، آنهم پیش از سال ۱۳۴۲ ، اعلام کرد . اما این موضوع نه تنها بدنیا ل نشد بلکه پس از آغاز محاکمه ی امیرانتظام در ۱۲۶ اسفند ۵۹ روزنامه میزان ارگان نهضت آزادی ، بدفاع سرسخانه ای از او پرداخت . در ضمن دفاعیات بازرگان (که گفت " تبادل اطلاعات " زیر نظر مستقیم شخصی او جریان داشته) و خود امیرانتظام ، روشن شد که امیرانتظام در سال ۱۳۴۲ از ایران رفت و تا آبانماه ۵۷ که در پاریس به بازرگانان و حواریون آیت الله خمینی پیوست در آمریکا بود . آنگاه ، همراه با بازرگان به ایران بازگشت و روز ۲۲ بهمن ۵۷ به دعوت بازرگان وارد دولت موقت شد .



امیرانتظام چرا به زندان افتاد و چرا به محاکمه کشیده شد؟ درباره ی خود او ، با هممه " افتخاری ها " ، چیزهای بسیار مانده که با یدروشن شود . اما یک نکته قطعی است : او ، پیش از هر چیز قربانی جدال دوجناح حکومت شده که این به کشمکش و روابط دوجناح بطور کلی و موقعیت او - بعنوان کم اعتبارترین ، ضعیف ترین و بی هوادارترین عضو نهضت آزادی بازرگان - بر میگردد . اگر قرار بود کسی از طوفان بازرگان گروگان گرفته شود ، قرعه ی از این بادبانم یکی از کوچکترها می افتاد .

با این همه ، قضیه یخ پیدا کرده است . بازرگان در زندان خود او ، بزدی و چمران مستقیما " در جریان " سپه ای " تبادل اطلاعات " امیرانتظام و آمریکا - برپا شده اند - و این دست کم ، خیه است . بهتراست بگوئیم همه ی اعضای اسبق و بق شورای انقلاب و حکومت و تمام بزرگان قبیل - از رهبر به پائین - در جریان کارهای یکدیگر بوده اند . امیرانتظام در دادگاه میگوید :

" در سفر دومی که با اجازه ی آقای مهندس بازرگان ، نمایندگان آمریکا به سوئد آمده بودند درباره ی مبادله ی سفیر سوئال کردند و من هم چون رسما " ما مور مذاکره بودم گفتم احتمالا " یا من یا آقای بنی اسدی (سفیر ایران در آمریکا) خواهیم بود روش نیست که " سفردوم " به رفت آمده های خود او بر میگردد یا منظور مشا فرتهای آمریکا ثی هاست . در هر حال ، ماء موریت رسمی برای مذاکره بنا نمایندگان دولت آمریکا به هیچ روی نمیتوانسته پنهان از چشم سلسله مراتب دوگانه ی حاکمان به کسی داده شود . از این بالاتر ، امیرانتظام ، بسا نتیجه گیری از حرف خودش ، در استکھلم بساط بنگاه مشاوره با آمریکا ثی ها را به راه انداخته بود . سوئد بعنوان جانی آرام و بی هیا هو برای اینکار ، تصادفی و بی مطالعه انتخاب نشده بود . کل قضا یا و مدارکی که از سفارت آمریکا به دست آمده این فرض را تقویت

میکند که امیرانتظام مستقیما " با آمریکا ثی ها تماس داشته و به آن ها گزارش میداده است . اما ما چرا یک داستان پلیسی عملیات مخفی نیسوده بلکه کما ملا " برعکس ، امیرانتظام در مسیر سیاست دولتی حرکت میکرده که تکیه به آمریکا و سرکوبی نیروهای انقلابی را در نظر داشته است . خود او ، در دفاعیاتش در دادگاه ، حیرتش را از این که چرا و چگونه در این مخمصه گرفتار شده پنهان نمیگند . اگر از بخت پریشان ، حزبان جنبیدند و کشمکش دوجناح شریک حکومت یا لایمی گرفت و تسمه ها محکم تر کشیده میشد ، شاید امروز او - آنچنان که آرزو میکرد - سفیر ایران در واشینگتن میبود .

هنوز روشن نیست که شور و جوش امیرانتظام برای انحلال مجلس خبرگان نسبت به دیگر اعضای دولت موقت تا چه اندازه بوده است . اما دوندگی های او برای انحلال مجلس خبرگان با بدختم حزب را از قاطی شدن شلغم با میوه جات برانگیخته باشد . چند ماهی پیش از آن شایع شده بود که امیرانتظام یهودی است . در آغاز دومین جلسه محاکمه ای او ، آیه ای از قرآن خوانده شد که یهودیان و منافقان ظاهرا ایمان آورده را محکوم میکند .

چهارمین جلسه ی محاکمه ی امیرانتظام ظاهرا ترجمه ی رسمی اسنادی که بخش عمده ی کیفرخواست بر پایه ی آن تنظیم شده معوق مانده است . پس از اعلام این خبر ، آیت الله محمدی کیلانی ، حاکم شرع دادگاه امیرانتظام ، به دیدار آیت الله خمینی رفت . علت اصلی تعویق محاکمه هر چه باشد . دست کم سه مشکل عمده در سر راه است . اول : به راه انداختن محاکمه با کمک اسنادی که از اجانب بدست آمده ممکن است عواقب ناگواری در پی داشته باشد . امیرانتظام این اسناد را جعلی خواند . اما در همان حال که فریاد حمایت از دانشجویان پیرو خط امام بر میخواست ، تلویحا " توضیح داد که منظورش و از منافقان و فاسقانی که اسناد را ساخته اند ، خود آمریکا ثی هاست و ادعا کرده آنها این اسناد را عمدا " برای نابود کردن شخصیت های انقلابی و کل انقلاب ایران فراهم کرده و بجای گذاشته اند . استفاد از اسناد بعنوان سند جرم ، موقعیت کسان دیگری را هم به خطر می اندازد ، زیرا هم نامهای دیگری در اسناد مربوط به امیرانتظام آمده و هم این که درباره ی اشخاص دیگر اسناد مستقلی هست . یکی از دلایل تعطیل موقت محاکمه ، میتوانم مطالعه و غربال کردن اسنادی باشد که اصل آنها با ید در دسترس او قرار گیرد و منتشر شود . از اجانب دیگر ، در تدارک برای انحلال مجلس خبرگان نیز امیرانتظام تنها نبود و به گفته ی بازرگان " این فکرا ز خیلی وقت پیش بوده ۱۷۰۰۰ وزیر ریخته و کار رگشته مثل صدر حاج سیدجوادی " در جریان دخالت داشته اند .

دوم : ادامه ی این محاکمه با ید با کل شرایط سیاسی جامعه سازگار باشد . اگر قرار است دوجناح حکومت موقتا " با هم کنار بیایند ، میتوان امیرانتظام را تا اطلاع ثانوی در انتظار گذاشت و اگر قرار است حزب ، حزبان را ضربه فنی کند با ید مناسب ترین وقت پیش بینی شود . زمان آغاز

اول ماه مه (۱۱ اردیبهشت) روز جهانی کارگر گرامی باد

